

ماراتن هشت ساله

گفت و گو با دکتر حسین یکتا

سالهای سال بود که دولتمردان عراق حسرت زاندارم شدن در خاورمیانه ورهبر شدن در جهان عرب و تصاحب خوزستان ایران را می خوردند و این سه آرزوی بزرگ، باعث شیرینی رویاهایشان می گشت. گویا در آخر شهریورماه سال ۵۹ حزب بعث عراق ناگهان همه چیز را برای واقعی شدن این رویاها آماده دید. در بیست و نهم شهریور سال ۱۳۵۹ لشکرهای زرهی عراق به فرمان صدام حسین - که عهدنامه مرزی بین ایران و عراق را در یک برنامه تلویزیونی پاره کرده بود - به سوی مرزهای جنوبی ایران پیشروی کردند. طولی نکشید که نملی مرزهای ایران و عراق به صحنه یک جنگ تمام عیار مبدل شد. آشفتگی های داخلی ایران پس از انقلاب و حمایت های شرق و غرب، به عنوان مهمترین عوامل جرات دادن به عراق برای آغاز حمله، این رژیم را برای تحقق اهداف بلند پروازانه اش تحریک می نمودند. شکست دادن ایران در یک حمله نظامی باعث مهار انقلاب اسلامی و در نتیجه آسودگی خیال دنیای زر و زور بود. در این صورت نه تنها شرق و غرب از پیدایش یک قطب قدرتمند جدید مصون می ماندند. نفت فروشان حاکم بر سرزمینهای اسلامی نیز می توانستند به حیات خود ادامه دهند. باری آتش جنگی که توسط امریکا و عوامل سرسپرده او در منطقه برافروخته شده بود، چنان دود غلیظ و فراوانی داشت که در چشم خودشان هم فرورفت و پس از هشت سال دشمنی بی نتیجه، همه گونه اقدامی را به کار بستند تا آتش جنگ را - هر چند به نفع هیچ کدام از طرفین - خاموش کنند. ایران که نتیجه های خوبی از این جنگ گرفته بود، به قول حضرت امام پیام مظلومیت و حقانیت خود را به جهانیان رسانیده و دوستان و دشمنانش را هم شناخته بود. جنگ، انقلاب اسلامی و تمامیت ارضی ایران را بیمه کرد و با ایجاد روحیه وحدت و ایثار، راه را بر تفرقه افکنان داخلی بست. هر چند جراحات جنگ همچنان پیکر جامعه را رنج می داد اما دیگر جرات گستاخی را از همه، حتی از اسرائیل و امریکا، گرفته

بود. هر چه در مورد جنگ هشت ساله بگوییم، بخوانیم و گفت و گو کنیم، خارج از ضرورت و حوصله نیست؛ چراکه دفاع مقدس نه تنها حساسترین مقطع از تاریخ معاصر ایران است بلکه پیامدها و اعتبارهای آن سالیان متمادی پیش روی ما خواهد بود. بر همین اساس گفت و گویی با محقق ارجمند دکتر حسین یکتا انجام داده ایم تا از اندوخته ها و اندیشیده های چندین ساله ایشان بهره جسته و گامی در جهت تعمیق و گسترش بینش علمی در مورد مساله جنگ ایران و عراق برداشته باشیم.

دکتر حسین یکتا در اول دیماه سال ۱۳۴۱ در یکی از روستاهای اطراف رشت به دنیا آمد. پس از تحصیلات ابتدایی، به رشت آمد تا در مدرسه مذهبی «دین و دانش» دوران متوسطه را طی کند و در همانجا بود که با نام امام خمینی و انقلاب و مبارزه آشنا شد و اولین فعالیت های انقلابی را در حال و هوای جوانی تجربه کرد. وی مدارج کارشناسی علوم سیاسی و سپس کارشناسی ارشد و دکترای روابط بین الملل را از دانشگاه تهران کسب نمود و به عضویت هیات علمی در آن دانشگاه نائل گردید. وی در کنار تحصیل، افتخار شصت ماه حضور در مناطق عملیاتی دفاع مقدس را به دست آورد تا دانسته هایش را در میدان بایسته ها به محک زند، ایشان با آغاز فعالیت مرکز تحقیقات و مطالعات جنگ سپاه، کار پژوهش در خصوص جنگ ایران و عراق را شروع کرد که به تالیف قریب ده جلد کتاب و یکصد مقاله تخصصی انجامید. دکتر حسین یکتا هم اکنون به عنوان مدیر کمیته سیاسی - حقوقی دایره المعارف دفاع مقدس در حال تدوین دایره المعارف جنگ ایران و عراق است و علاوه بر این پروژه مهم پژوهشی روز شمار جنگ ایران و عراق در دشت آزادگان را در دست تالیف دارد. وی کتاب «جنگهای نوین» نوشته آنتونی کودزمن (Antony Codesman)، استراتژیست معروف امریکایی، را ترجمه کرده است که به زودی انتشار می یابد.

● آقای دکتر، ضمن تشکر از این که دعوت مجله را پذیرفتید و در این مصاحبه شرکت فرمودید، اگر موافق باشید گفت و گو را با این سوال کلی و همیشگی در مورد جنگ شروع کنیم که اصولا اختلافات مرزی بین ایران و عراق چه سابقه ای در تاریخ دارد و تا چه حد می توان در پیشینه آن به عقب بازگشت؟

□ بسم الله الرحمن الرحیم از لحاظ تاریخی چون کشور عراق یک کشور جدیدالتاسیس است، خیلی نمی شود برایش تاریخ و پیشینه تاریخی محاسبه کرد. اما می توان گفت اختلافات بین ساکنان دو منطقه و در واقع دو کشور، به سالها و قرن ها قبل برمی گردد. اختلافات بین پارتهای ملاها، آشوریها و کلدانیها در تاریخ هست. شرح درگیریهایی که وجود داشته و اختلافاتی که پدید آمده و جنگهایی که بر سر مناطق در گرفته همگی موجود می باشد. بنابراین به عنوان اختلافات تاریخی، می توانیم به این اختلافاتی که در گذشته های دور وجود داشته اشاره کنیم.

هر چه پیشتر می آیم و کشورهای جدید شکل می گیرند، این اختلافات نماد بیشتری پیدا می کند و در واقع عینی تر می شوند. تا اینکه با تشکیل دولت امپراتوری عثمانی عملاً دو نظام یاد و کشور در صحنه ظاهر می شوند که اختلافاتشان بر سر مرزها شروع می شود و اوج اختلافات آنها در هیجده قراردادی که با ترکیه منعقد کردیم نمایان است: اختلاف بر سر خرمشهر، شط العرب، خلیج فارس، کشورهای حاشیه آن و مرزبندیها. همچنین اختلاف بر سر بخشی از مرزهای مادر غرب با ترکیه عثمانی، همگی اختلافاتی بوده اند که مادر قرن نوزدهم با کشور ترکیه (عثمانی) داشتیم از زمان صفویه به تدریج این درگیریها با شیعه و سنی شدن دو کشور و رسمیت یافتن دو دین در دو کشور مختلف، تشدید شد و اختلافات مرزی هم به تدریج، به ویژه از قرن پانزدهم به بعد، بر فضای دو کشور حاکم گردید. بنابراین اگر بخواهیم از لحاظ تاریخی به این موضوع توجه کنیم، باید گفت از پانصدسال پیش، اختلافات عینی تر شده است.

اختلاف بین شیعه و سنی و بین دو نظام شیعی صفوی و سنی عثمانی با حمایت های غرب از عثمانی و تلاش برای



پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی
پایان جامع علوم انسانی



درگیر کردن این دو نظام و دو امپراتوری اسلامی تشدید گردید. پس از جنگ جهانی اول که امپراتوری عثمانی فروپاشید، با تشکیل کشور عراق در سال ۱۹۲۰، نخستین بار در منطقه کشور ملی شکل گرفت. با شکل‌گیری کشورهای ملی یا دولت - ملتها، اختلافات مرزی عینیت بیشتری پیدا کرد و اختلافات دینی و مذهبی را تحت‌الشعاع قرار داد. عراق پس از اینکه جانشین کشور عثمانی شد، وارث نوزده قرارداد مرزی بین ایران و عثمانی نیز شد. این در حالی بود که اختلافات مرزی بین ایران و عثمانی پس از انعقاد نوزده قرارداد همچنان لاینحل مانده بود. قراردادهایی مثل قسطنطنیه و انواع مختلف پروتکل‌های مرزی که بین ایران و عثمانی منعقد شد، هیچکدام واقعا اختلافات اساسی بین دو کشور را حل نکرد. با فروپاشی عثمانی این اختلافات و درگیریها، به‌ویژه در مورد شط‌العرب و در خوزستان بر سر خرمشهر، به دولت جدیدالتاسیس عراق منتقل شد. بنابراین بخشی از اختلافات به دوره عثمانی برمی‌گردد. انگلیسیها با نفوذی که به‌ویژه پس از تشکیل کشور عراق در این کشور داشتند، سعی می‌کردند اختلافات هیچ‌وقت حل و فصل کامل نشود؛ لذا در تعیین مرزها هیچ‌وقت سعی نشد این اختلافات به‌طور قطع حل شوند و همیشه استخوان لای زخم باشد تا این دو کشور هیچکدام روی آرامش نبینند.

در دهه ۱۹۷۰ بود که به تبع پارامی تحولات - که بعد از آن بحث خواهیم کرد - ایران با اعمال فشار غرب و حمایت آمریکا، بخشی از اختلافات خودش را در قرارداد ۱۹۷۵ حل کرد؛ ولی با پیروزی انقلاب اسلامی، عراق آخرین قراردادی را که برای حل و فصل اختلافات بین دو کشور منعقد شده بود، نقض کرد و سرانجام جنگ بین دو کشور آغاز شد.

● دو کشور ایران و عراق از لحاظ مذهبی و فرهنگی اشتراکات زیادی با هم دارند و نزدیکترین کشورها به هم محسوب می‌شوند. به‌نظر شما علت این که ایران بیشترین اختلافات را با عراق دارد در حالی که می‌بایست بیشترین همگرایی را با این کشور می‌داشت، چیست؟ مخصوصا پس از تشکیل صفویه و اولین دولت مقتدر شیعی در ایران. شاید جای این سوال باشد که چرا ما نتوانستیم با عراق و محدوده بین‌النهرین یک همگرایی به‌وجود بیاوریم؟ آیا وجود اکثریت شیعه در عراق و همچنین وجود بقاع متبرکه (اهل تشیع) نمی‌توانست موجب وحدت و نزدیکی دو کشور باشد؟

□ برخی از این قضایا واقعا به سیاستهای ماوراء آنها برمی‌گردد. نظامهای سیاسی دو کشور هیچگاه نظامهای مردمی نبودند، بلکه همیشه به قدرتهای خارج از منطقه وابسته بوده‌اند. به تبع این وابستگی، نگاه آنها هم غربی و اساسا لائیک بود. بنابراین نظامهای سیاسی دو کشور هیچ‌وقت آن همگرایی و سنخیت لازم را برای گرایش به همدیگر نداشتند. در کنار این موضوع، قدرتهای خارجی - به‌ویژه انگلستان و آمریکا - همیشه سعی می‌کردند از ایجاد قدرت دینی و شیعی در منطقه جلوگیری کنند و به اختلافات دامن بزنند. در واقع می‌توانیم دو عنصر برای این اختلافات در نظر بگیریم. بخشی از عناصر داخلی‌اند که به نظامهای بسیار متعارض و متفاوت این دو کشور برمی‌گردند. اما عنصر دوم قدرتهای خارجی هستند که تلاش می‌کردند از وحدت بین دو کشور و از نزدیکی آنها به

عناصر ایجادکننده همگرایی، جلوگیری کنند. بنابراین پیشینه تاریخی متاسفانه بین دو کشور و دولت اثر گذاشته است. بهویژه بحث عرب و عجم بسیار تأثیرگذار بوده و این جداییها در طول تاریخ به شکاف عمیق و در واقع به یک پرتگاه تبدیل شده‌اند. اگرچه از نظر دینی گرایشهای آنها سخت دارد. ولی متاسفانه در روابط بین این کشورها و دولتها و در روابط بین دو ملت همیشه دین و باورهای اعتقادی در جایگاه ثانویه قرار داشته‌است. در اینجا ملتها نیز تابع دولتها هستند؛ یعنی منافع ملی خودشان را پیگیری می‌کنند و لذا چندان تابع باورها و اعتقاداتشان نیستند. بانوجه‌اینکه نظامهای سیاسی هم نظامهایی بودند که وابستگیهای خارج از منطقه‌ای داشتند و در واقع نقشهایی را دنبال می‌کردند که سیستم منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای آنها تعیین می‌کردند. توجه به این نقشها بسیار حائز اهمیت است. شما فرض کنید ایران در دوره پهلوی نقش تثبیت‌کننده منطقه را داشت و عراق نقش یک محرب را! یعنی هرکدام از دو کشور، نقشی متعارض در منطقه برعهده داشتند و لذا در مقابل همدیگر قرار می‌گرفتند. بعد از انقلاب این وضعیت برعکس شد؛ یعنی ایران به‌عنوان کشوری مخالف نظم موجود و برخوردار از یک نگاه انقلابی جلوه کرد که می‌خواست همه مناسبات را دگرگون کند و عراق برعکس در جایگاه ایفاگر نقش تثبیت‌کننده و حافظ وضع موجود شناخته شد. بنابراین لازم است ما همه مسائل را در نقشی که برای هرکدام از دو کشور در درون سیستم منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تعریف شده نیز مورد توجه قرار دهیم.

● آقای دکتر، زمینه‌های مختلفی که باعث شدند عراق در سال ۱۳۵۹ به ایران حمله کند و یک تهاجم نظامی فرآگیر را - که بعد از جنگ جهانی دوم در دنیا سابقه نداشت - آغاز کند، کدام بودند؟ به عبارتی، شرایط منطقه‌ای و جهانی ایران و عراق را در آغاز جنگ به چه صورتی تبیین می‌کنید؟

□ پاسخ به این سوال که چرا جنگ شروع شد، در سه سطح قابل تحلیل است: داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی. در سطح داخلی، وقوع انقلاب باعث شد اوضاع و نظام سیاسی ایران دچار نوعی آشفتگی شود. حاکمیت و نیروهای مسلح تضعیف گردیدند. نقش آنها زیر سوال رفت، جایگاهشان مورد تردید قرار گرفت و در کنار این مسائل، نیروهای گریز از مرکز در مناطق مختلفی مثل کردستان، سیستان و بلوچستان، خوزستان، ترکمن صحرا، ... سربرآوردند. به‌علاوه دولت هم حاکمیت کافی بر این مناطق نداشت. در کنار این مسائل، تعارضات سیاسی داخلی بین جریانها و گروههای سیاسی نیز نیروهای مسلح را - که به‌شدت تضعیف شده بودند - به چالش می‌طلبید. بنابراین ما در درون کشور با یک نظام نسبتاً منززل مواجه بودیم؛ نظامی که گرچه پشتوانه مردمی داشت و از انقلاب نشأت گرفته بود، ولی از لحاظ ساختاری ضعف داشت. هنوز نهادهای سیاسی آن کاملاً شکل نگرفته و نهادهای نظامی هم قدرت لازم را به‌دست نیاورده بودند. در کنار این مسائل، پراکندگی و قدرت نیروهای گریز از مرکز هم بسیار زیاد بود، ضمن آنکه این نیروها از سوی غرب هم حمایت می‌شدند. در خود مرکز، گروههای سیاسی قدرتمندی حضور داشتند که نظام

را هر روز با چالشها و بحرانهای جدی مواجه می‌کردند. بنابراین در سطح داخلی کشور ما با یک موقعیت منززل و شکننده‌ای مواجه بود. در مقابل، کشور عراق از یک نظام تثبیت‌شده و با قدرت نظامی بسیار بالا بهره می‌برد. این کشور حدود پانزده سال برنامهریزی و سرمایه‌گذاری کرده و یک ارتش قدرتمند ساخته بود. این ارتش در جنگ با کردها، سابقه و تجربه ده‌پانزده‌ساله داشت. نهادهای نظام سیاسی عراق شکل گرفته بودند. علاوه بر این، عراقها از یک سیستم اطلاعاتی خوب، ارتش قوی و ضمناً از حمایت‌های شوروی بهره می‌بردند. روسها منبع اصلی تسلیحاتی و امکانات عراقی‌ها بودند. در همین زمان با بالا رفتن قیمت نفت، ذخایر ارزی این کشور به سی میلیارد دلار رسید و عراق توانست همه امکانات لازم برای شروع یک جنگ را در اختیار داشته باشد. چنین شرایطی هر کشوری را که از انگیزه‌های لازم برخوردار باشد، ترغیب می‌کند کشور دیگری را که به لحاظ داخلی شدیداً با ناآرامی دست به گریبان است، مورد حمله قرار دهد.

در سطح منطقه‌ای باید گفت باوجوداینکه ایران ضعیف شده و نقش خود را در منطقه از دست داده بود، اما از یک نقطه بسیار مثبت بهره می‌برد و آن انقلاب اسلامی بود. انقلاب اسلامی چنان قدرت و جاذبه‌ای داشت که می‌توانست هر عاملی را تحت تأثیر قرار دهد. به همین جهت ترس از انقلاب در کشور عراق و در همه کشورهای منطقه وجود داشت و حتی فراتر از منطقه، منافع کشورهای بزرگ جهانی را در منطقه استراتژیک خلیج فارس تهدید می‌کرد. بنابراین اسلام انقلابی و انقلاب اسلامی، یک عنصر قدرت در دست جمهوری اسلامی به حساب می‌آمد و در عین‌اینکه نظام هنوز ضعیف بود، با برخوردار از این عنصر قدرتمند می‌توانست جهان اسلام را تحت تأثیر قرار دهد. با این همه در سطح منطقه و در سطح دو کشور، توازنی که از نظر نظامی و سیاسی در دهه ۱۹۷۰ در اثر حمایت جهانی و به‌ویژه حمایت همجانبه تسلیحاتی آمریکا به نفع ایران وجود داشت، تغییر کرد. ایران اینک این حمایت تسلیحاتی را از دست داده بود، همچنین تسلیحات خریداری شده آن در غرب بلوکه شده و حمایت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی پیشین همگی از دست رفته بود. در نقطه مقابل، این حمایتها برای عراق بیشتر شده بود؛ مهمتر اینکه در کنار این مسائل، نقشهای دو کشور تغییر کرده بود. ایران در دهه ۱۹۷۰ در واقع نقش تثبیت‌کننده نظام منطقه‌ای را برعهده داشت ولی عراق نقش محرب را، اما در دهه ۱۹۸۰، با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، این نقش دگرگون شد و ایران به‌عنوان عنصری که می‌خواهد نظام منطقه‌ای را به هم بزند شناخته شد؛ آن هم نه بدین معنا که حاکمیت آن چنین قصدی داشته باشد، بلکه انقلاب ایران ماهیتاً تغییرآفرین بود؛ یعنی ایرانی که در دهه ۱۹۷۰ از حمایت کشورهای منطقه‌ای برخوردار بود، ناگهان به کشوری تبدیل شد که همه کشورها از آن وحشت داشتند؛ چراکه این کشور برای تغییر ساختار منطقه‌ای، برنامه‌هایی داشت و حتی نقش ژاندارم منطقه را نمی‌پذیرفت بلکه می‌خواست نقش جدیدی را با توجه به منافع جدید خودش در منطقه ایجاد کند. بنابراین انقلاب ایران در سطح منطقه‌ای یک ویژگی

تهاجمی به‌خود گرفت و کشورهای منطقه از ترس آن، یک جبهه تدافعی تشکیل دادند و پیکانشان هم عراق بود؛ زیرا تنها کشوری که می‌توانست از لحاظ نظامی و جمعیتی و نیز از لحاظ امکانات موجود در مقابل ایران بایستد، عراق بود؛ به‌ویژه آنکه این کشور از پیش با ایران سابقه اختلاف داشت و لذا از انگیزه‌های لازم برای برعهده گرفتن چنین وظیفه‌ای برخوردار بود.

در سطح بین‌المللی هم که تحلیل کنیم، می‌بینیم ایران در ساختار بین‌المللی به‌عنوان بازیگری که در خدمت غرب بوده و در ساختار و قطب غرب قرار داشته ناگهان از این قطب خارج می‌شود و نقش یک بازیگر مستقل را برعهده می‌گیرد و منافعی را که غرب در خلیج فارس داشت، به‌شدت تهدید می‌کند. بنابراین غرب به‌هر نحوی درصد بود که با این تهدید را مهمل کند و ایران را دوباره به دامن غرب برگرداند و یا این کشور را کنترل کند تا تأثیر آن حداکثر در سطح داخل کشور محدود شود و انقلاب اسلامی به سمت منطقه‌ای و فراتر از آن نرود. شوروی هم به‌عنوان قطب دیگر قدرت، تحت تأثیر این مساله بود. آنها هم از انقلاب ایران وحشت داشتند؛ چراکه جمهوریهای مسلمان نشین ممکن بود از این انقلاب متأثر شوند. بنابراین مهر انقلاب اسلامی در برنامه هر دو قدرت، ولی با اهداف مختلف، وجود داشت. غرب به دنبال این بود که انقلاب ایران را منهدم یا جذب کند و به دامن خودش برگرداند، ولی روسها به دنبال این بودند که اگر نتوانستند ایران را جذب کنند، حداقل اجازه ندهند این کشور بار دیگر به دامن غرب برگردد. به همین جهت در سطح بین‌الملل می‌بینیم در عین حالی که جنگ دوم سرد و تهاجم شوروی به افغانستان وجود دارد و غرب فکر می‌کند شوروی به تدریج گام‌هایش را به طرف خلیج فارس برمی‌دارد، اما در همان حال بر سر ایران و انقلاب اسلامی یک توافق جهانی وجود دارد، مبنی بر آنکه باید این انقلاب را که منافع جهانی و منطقه‌ای همه قدرتها را بهم ریخته، مهار کرد. حال در این مهار، برخی - آمریکا و همفکرانش - معتقد بودند که باید مهار به‌طور کامل باشد، یعنی نظام اسلامی ایران سرنگون شود، اما روسها و جبهه معتقد بودند که می‌توان این نظام را کنترل کرد و آرام آرام در جهت منافع شرق قرار داد.

● عراق در آن موقعیت و قطب‌بندی سیاسی جهان، جزء کدامیک از بلوکهای دوگانه غرب و شرق محسوب می‌شد؟ آیا می‌توان گفت این کشور در یک حالت بینابینی قرار داشت و یک مهره دوجانبه محسوب می‌شد؟

□ در اواخر دهه ۱۹۷۰، نظام دو قطبی دیگر نظام دو قطبی منقلب نبود. یعنی قدرتهای بزرگ دیگر توان آن را نداشتند که همه بازیگران جهان را مثل دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ کنترل کنند. این نظام دو قطبی منعطف شده و بازیگران مستقلی از درون آن بیرون آمده بودند که دیگر فراتر از مقررات و قوانین بازی دو قطبی عمل می‌کردند و ایران هم نمونه‌ای از این بازیگران مستقل بود. عراق نیز بعداً آنکه تحت فشار آمریکا، سازمان سیا و ایران مجبور شد قرارداد ۱۹۷۵ را با ایران منعقد کند و متوجه شد روسها و شورویها چندان از او حمایت نکردند، به تدریج از روسیه فاصله گرفت و اولین گامها را به سوی فرانسه برداشت؛ چنانکه قراردادهایی با فرانسه منعقد کرد و در واقع فرانسه به

دومین طرف قرارداد عراق تبدیل شد. بنابراین ما از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰، یعنی از ۱۹۷۵ به بعد، دلسردی عراق از شوروی و گرایش آن به سمت غرب را مشاهده می‌کنیم. این گرایش به تدریج بیشتر می‌شد و وقتی انقلاب ایران اتفاق افتاد، در واقع عراق از یک نقش دوجانبه برخوردار بود؛ یعنی هم شوروی را حفظ کرده و از دست نداده بود (چون برای تأمین بخش عظیمی از نیازها، تجهیزات و تسلیحات خود همچنان به شوروی وابسته بود) و در عین حال نوعی نوسازی به عمل آورده و نیروهای جدیدی را ایجاد کرده بود که از ناحیه غرب و تکنولوژی غرب تأمین می‌شدند؛ بنابراین عراق در این مقطع یک نقش دوجانبه ایفا می‌کرد؛ چنانکه در عین حالی که منافع و اهداف خودش را در منطقه دنبال می‌کرد، به دنبال این بود که هر دو قطب غرب و شرق را حامی خودش قرار دهد تا بتواند نقش عنصری را که می‌خواهد یک بازیگر مخرب (جمهوری اسلامی) را از صحنه خلیج فارس حذف سازد. ایفا کند.

● **آیا مقوله جنگ و توسعه طلبی در خود ایدئولوژی حزب بعث ریشه دارد یا رژیم عراق به جنگ فقط به مثابه بازی با یک مهره در نظام سیاسی بین الملل نگاه می‌کرد؟**
 □ حزب بعث با توجه به باورهایی که داشت، واقعا به دنبال آن بود که تمام جهان عرب را متحد کند. اصلا کلمه «بعث» یعنی برانگیختن، و منظور همان برانگیختن جهان عرب است. در اساسنامه این حزب هم، بخش مهمی از آن به تلاش برای ایجاد یک جهان عربی و یا به عبارت بهتر به یک ناسیونالیسم عربی اختصاص داده شده است. در واقع مرام اصلی این حزب، تکیه شدید بر ناسیونالیسم، عرب‌گرایی و قومیت عرب در مقابل هر چیز غیرعربی است. تفکر متحد کردن همه جهان عرب در مقابل دشمنانی که غیرعربند - ایران، اسرائیل و حتی ترکیه - از جمله این دشمنان می‌توانند باشند. در واقع از نوعی شوونیسم و قومیت‌گرایی شدید سرچشمه می‌گیرد و به همین جهت هرگونه توسعه‌گرایی در آن موج می‌زند. توسعه‌طلبی و توسعه‌گرایی در این دیدگاه، یعنی تصرف کشورهای دیگر و برتری دادن قوم عرب بر سایر اقوام، همین نگاه باعث می‌شود توسعه‌طلبی در حزب بعث به شدت وجود داشته باشد.

● **آیا می‌توانیم تصور کنیم که حمله عراق به ایران و زمین‌گیر کردن دولت جدید در ایران، به نوعی عمل تقویت موقعیت عراق در کشورهای منطقه محسوب می‌شد و این کشور را در بدست آوردن نقش رهبری جهان عرب کمک می‌کرد؟**

□ همینطور است. چنانکه گفتیم، از لحاظ سیستم منطقه‌ای، عراق به دنبال این بود که نقش ژاندارم منطقه را به دست آورد. پس از آنکه ایران نقش ژاندارمی را از دست داد، تنها قدرتی که در خلیج فارس حضور داشت و از لحاظ جمعیتی و توان نظامی می‌توانست این نقش را ایفا کند، عراق بود. ولی عراق برای اینکه این نقش را به عنوان پیکان و شمشیر جهان عرب برعهده گیرد، نیازمند این بود که به یکسری اصلاحات دست بزند تا نگاههایی را در جهان به سوی خود جلب کند. جذب این نگاهها، با کمک عراق به حذف دشمن مشترک شرق و غرب از صحنه منطقه و با مهار آن میسر می‌شد و این دشمن مشترک جز انقلاب اسلامی نبود. عراق برای ایفای این نقش باید با انقلاب

اسلامی مقبله و آن را مهار می‌کرد تا ثابت کند از توان و استعداد لازم برای ایفای نقش منطقه‌ای برخوردار است. این نقش منطقه‌ای در خدمت جهان عرب بود و به همین جهت شعارهایی که عراق می‌داد، «شمشیر جهان عرب»، «دروازه‌های شرقی جهان عرب» و... همگی بحث عرب‌گرایی در مقابل عجم‌گرایی را تبلیغ می‌کردند و عراق سعی می‌کرد خودش را رهبر جهان عرب معرفی کند. تبلیغات قبل و بعد از جنگ، همگی نشان می‌دهند صدام دنبال این بوده که جهان عرب را به حمایت از خودش ترغیب کند و البته تا حدودی موفق هم شد. چون کشورهای عربی به شدت از انقلاب ایران وحشت داشتند و پذیرفته بودند که عراق نقش تثبیت کننده را در مقابل انقلاب ایران - که می‌خواهد همه چیز را تغییر دهد - ایفا کند.

● **چه در زمان فعلی و چه در اوایل انقلاب، برخی گروه‌های سیاسی غیرهمساز با انقلاب اسلامی معتقدند ما رفتارهایی داشته‌ایم که برای عراق تحریک کننده بود و سعی می‌کنند گناه جنگ را به گردن خودمان بینازند یا به عبارتی علت تحریک عراق را موضع‌گیری‌های رهبران انقلاب قلمداد کنند. با توجه به آنچه درباره ایدئولوژی حزب بعث گفتید لطفا قدری باز تر تبیین بفرمایید که آیا اساسا ما تحریک کننده بودیم، یا نه عراق خواهناخواه به این حمله اقدام می‌کرد؟**

□ این بحث واقعا ابعاد مختلفی دارد. ما باید از دیدگاه سیاسی، حقوقی و اقتصادی به بحث نگاه کنیم. از لحاظ سیاسی بدون شک ماهیت خود انقلاب ایران، برای کشورهای منطقه هولناک بود. بنابراین آنها انقلاب اسلامی را بدون توجه به برنامه‌ها و استراتژی‌های نظام سیاسی نشأت گرفته از انقلاب، ماهیتا برای خودشان خطرناک می‌دانستند و از آن می‌ترسیدند. اما این که گفته شود انقلاب سبب جنگ شده واقعا اینطور نیست؛ چرا که با لحاظ بحثهایی که مطرح کردیم و نیز با توجه به گذشته و پیشینه اختلافات و همچنین با لحاظ اهداف عراق در منطقه، در این مساله تردید وجود دارد. اگر از لحاظ حقوقی هم به موضوع نگاه کنیم، ولو ایرانیها فرضا تحرکاتی کرده باشند، از نگاه حقوقی این تحرکات باید به اندازه‌ای شدید بوده باشند که واکنشی مثل جنگ را توجیه کنند؛ مثلا ایران باید به یک حمله خفیف و یا به درگیری‌های نظامی اقدام نموده و وارد خاک عراق شده باشد تا چنین واکنشی توجیه داشته باشد. طبق حقوق بین الملل ما در قبال هیچ اقدامی نمی‌توانیم بدون برداشتن گام‌های اولیه حقوقی پاسخ دهیم؛ یعنی واکنش ما باید برابر با واکنش طرف مقابل باشد. اگر ایران حرفی زده تبلیغی کرده، پاسخ آن هم باید با تبلیغ داده شود. در حالی که پس از انقلاب هیچ سابقه‌ای وجود ندارد که نشان دهد ایران دست به یک عمل یا درگیری نظامی در خاک عراق زده باشد. جالب آنکه حتی مساله برعکس آن است. عراق یک ماه بعد از انقلاب به مرز ما حمله کرد و هواپیماهای آن وارد شهرهای سردشت شدند و مناطق مرزی ما را بمباران کردند. این نشان می‌دهد که آنها مهاجم هستند. یعنی گام‌های اصلی یک جنگ همه‌جانبه را در واقع آنها برداشتند. از لحاظ حقوقی، سازمان ملل هم ثابت کرده و ادعا نموده است که ایران هیچ اقدامی که نشان دهد قصد درگیری با عراق را دارد، انجام نداده است. قبل از شروع

جنگ رسمی، ایران اصلا آمادگی و تجهیز نظامی نداشت و هیچ نیرویی هم به نزدیک‌بهای مرز عراق اعزام نکرده بود. در واقع با توجه به تاکید سازمان ملل، اقدامات ایران اساسا نمی‌تواند تحریک کننده باشد، آن هم در سطح وقوع یک جنگ همه‌جانبه آنچه اتفاق افتاده. بیشتر درگیری‌های لفظی و تبلیغاتی است و این درگیری‌های لفظی و تبلیغاتی راه‌حل دارد. برای حل چنین اختلافاتی، باید مراحل مختلف حل و فصل را طی کنیم؛ یعنی ابتدا به راه‌های سیاسی، حقوقی، سازمان ملل، داوری منطقه‌ای، داوری بین‌المللی، سیستمها و نیز نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی روی آوریم. اگر همه این مراحل طی شد و به شکست انجامید، تازه مرحله نهایی که جنگ باشد، پیش کشیده می‌شود؛ که آن هم البته باید دفاع مشروع باشد؛ یعنی باید جنگی اتفاق افتاده باشد و اقدامات کشور مقابل از جایگاه دفاع انجام پذیرد. در حالی که ما هیچ آثار و علائمی از لحاظ حقوقی مشاهده نمی‌کنیم که ایران اقدام به تجاوز و درگیری نظامی نموده باشد. بنابراین از لحاظ حقوقی کاملا نادرست است که ایران تحریک کننده این درگیری نظامی معرفی شود؛ ضمن آنکه همه چیز نشان می‌دهد بعد از انقلاب، عراق اقدام به تدارک، تجهیز و شناسایی نموده بود و در واقع منطقه را برای یک تهاجم به کشور ایران آماده می‌کرد.

● **در حال حاضر هم در تحلیلهای اپوزیسیون می‌بینیم که آنها به خاطر تضعیف انقلاب - که البته خواهناخواه باعث تطهیر عراق و جنایات آن رژیم هم می‌شود - این بحث را عنوان می‌کنند که عملیات عراق، نظیر عملیاتی که الان امریکا به خاطر پیشگیری از به خطر افتادن امنیت ملی‌اش انجام می‌دهد، یک عملیات پیشگیرانه بوده است. به نظر شما این توجیه تا چه حد قابل اعتنا است؟**

□ اساسا از نظر حقوق بین‌الملل، یعنی طبق مصوبات و اصول شورای امنیت و نیز منشور ملل متحد، اقدامات پیشگیرانه خلاف قانون است و یک امر حقوقی نیست؛ یعنی همیشه این امکان وجود دارد که هر دولتی به بهانه دفاع پیشگیرانه به کشور دیگری حمله کند و اقداماتی علیه کشور دیگر انجام دهد. براساس منشور ملل متحد و براساس مقررات موجود، هیچ اصل حقوقی و بنیادی، یا به عبارت بهتر هیچ قراردادی عملیات پیشگیرانه را تأیید نمی‌کند. بلکه این مساله اساسا یک موضوع سیاسی است و به همین جهت حقوق بین‌الملل جهانی به شدت با این برداشت مخالفت می‌کند. کشورهای بسیاری الان در مقابل امریکا می‌ایستند و با ادعای آنان مبنی بر انجام عملیات پیشگیرانه مخالف هستند. عملیات پیشگیرانه زمانی است که ما اطلاعات کافی از استقرار نیروهای دشمن در پشت مرزها داشته باشیم. عملیات پیشگیرانه شرایط خاص خود را دارد و گرنه با دستاویز قرار دادن هر بهانه‌ای نمی‌توان آن را توجیه کرد. در واقع اطلاعات به دست آمده باید نشان دهد که طرف مقابل مانیه‌روهای لازم را مستقر کرده و تدارک لازم را در منطقه دیده است. باید اطلاعات به اندازه‌ای کامل باشد که نشان دهد کشور مقابل قصد فعالیت تهاجمی دارد. در حالی که در ایران هیچ کدام از این علائم وجود نداشت؛ یعنی ما نه تنها در مرزها نیروهای نظامی مستقر نکرده بودیم، بلکه بخشی از نیروهای ما حتی عقب‌نشینی کرده و اکثرشان به دستور بنی‌صدر از منطقه خارج شده بودند.

ضمن آنکه ما هیچ بسیج عمومی نداشتیم. تدارک نظامی ما بسیار ضعیف بود و مادر آن شرایط هیچگونه پشتوانه نظامی نداشتیم. همه این دلایل نشان می‌دهد که برای ما شرایط حمله به عراق اصلا مهیا نبوده و لذا ادعای اقدام به عملیات پیشگیرانه از سوی عراق فاقد توجیه است.

● در شواهد بین‌المللی معمولاً درگیریهای منطقه‌ای، جنگها و بالاخره اختلافات مرزی در قالب همان بلوک‌بندی بین‌المللی تعریف می‌شوند. باتوجه‌به اینکه اصلا مسأله انقلاب اسلامی یک مسأله فراقطبی بود یعنی اصلا داخل قطب‌بندی‌ها محسوب نمی‌شدند. جنگ ایران و عراق در این موقعیت بین‌المللی و در این قطب‌بندی سیاسی چه جایگاهی داشت؟

□ چنانکه گفتیم، به این جنگ از دو دریچه می‌توان نگاه کرد: یکی اینکه هر دو کشور را کشورهای مستقلی فرض کنیم که از سیستم بریده‌اند و به‌طور مستقل عمل می‌کنند. در این راستا، شواهد لازم در ارتباط با ایران وجود دارد که معنویان کشوری انقلابی، از سیستم غرب بریده است و می‌خواهد مستقل عمل کند. زیر سلطه ساختارهای موجود نظام بین‌الملل نمی‌رود. همه ساختارها را ترک می‌کند.

چنانکه حتی ژاندارمی منطقه را نمی‌پذیرد، ضمن آنکه ماهیت انقلابش در راستای ایجاد دگرگونی سیر می‌کند. در مقابل، بازیگر دیگر این عرصه یعنی عراق، به هر دو قطب نزدیک می‌شد و هر دو قطب هم شوروی و هم غرب. از آن با عنوان متحد یاد می‌کردند. اسنادی وجود دارد که نشان می‌دهد در آن موقعیت، دو قطب شرق و غرب به دنبال مهار انقلاب ایران بودند؛ چراکه انقلاب ایران به دنبال تغییری بود

که آنها نمی‌توانستند آن را کنترل کنند و لذا سعی کردند از طریق بازیگر دیگری مثل عراق کشور مستقلی را که از دایره نفوذ آنها خارج شده بود، مهار کنند. در واقع باید گفت باینکه عراق در جنگ اهداف خاص خود را دنبال می‌کرد، ولی در این مقطع، نقش یک بازیگر فرامنطقه‌ای و آند دست قدرتهای فرامنطقه‌ای را در پیش گرفته بود؛ زیرا انقلاب اسلامی به یک دگرگونی انجامید که منافع کشورهای منطقه و نیز در سطح جهان منافع کشورهای ابرقدرت را تهدید می‌کرد. این تهدید باید مهار می‌شد اما از آنجاکه حضور مستقیم خود قدرتهای بزرگ امکانپذیر نبود، باید از

یک قدرت منطقه‌ای استفاده می‌شد و لذا همه امکانات مورد نیاز در اختیار عراق قرار گرفت. یعنی گرچه عراق اهداف خودش را مدنظر داشت، قدرتهای خارجی، سیستم منطقه، کشورهای حاشیه خلیج فارس و سیستم جهانی، فرصتهای لازم را به این بازیگری که از انگیزه لازم برخوردار بود، دادند تا انقلاب اسلامی را مهار کند. از این رو باید گفت عراق در واقع نقش مهارکننده انقلاب ایران را از جانب قدرتهای منطقه‌ای و قدرتهای جهانی برعهده داشت؛ چراکه تمام قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی پشت سر عراق قرار گرفته بودند اما هیچ کدام از ایران حمایت نمی‌کردند.

● آیا می‌توانیم جنگ ایران و عراق را نماد به‌وجود آمدن یک قطب‌بندی جدید فرض کنیم و بگوییم جنگ باعث به‌وجود آمدن یک قطب جدید به نام قطب اسلام در صحنه بین‌الملل شد؛ یعنی دو قطب شرق و غرب، انقلاب اسلامی را به اندازهای عظیم می‌دانستند که می‌توانستند برای آن جایگاهی در حد یک قطب در نظر بگیرند و

مجبور بودند همه علیه آن با یکدیگر همکاری کنند؟

□ کاملا همینطور است؛ یعنی انقلاب اسلامی انگیزه و جذابیتی در جهان ایجاد کرده بود که در تحلیلهای آن موقع می‌بینیم از چین تا شاخ آفریقا، همه تحت تاثیر این انقلاب قرار گرفتند. قطبهای شرق و غرب معتقد بودند اگر این زلزله مهار نشود، تمام منطقه و جهان را دگرگون خواهد کرد. مهار این تحول و انقلاب، از برنامه‌های استراتژیک هر دو قدرت به حساب می‌آمد. البته برنامه‌های آنها متفاوت بود ولی هر دو قطب به شدت از این تحول وحشت داشتند و می‌ترسیدند این قطب جدید همه منافع منطقه‌ای و در واقع قواعد بازی را برهم زند. غرب و شرق، هر دو به‌انحاء مختلف معتقد بودند دین آفیون است. اما اینک می‌دیدند که دین همه قواعد بازی را دگرگون می‌کند. وقتی قواعد بازی دگرگون شود، دیگر قطبهایی به نام شوروی و آمریکا وجود نخواهد داشت. در واقع ظهور پدیده‌ای با نام انقلاب اسلامی، موقعیت دو قطب مذکور را تضعیف می‌کرد و به همین جهت آنها به دنبال این بودند که این قطب جدید را که می‌خواهد همه قواعد بازی را دگرگون کند، مهار کنند و به آن اجازه شکل‌گیری ندهند.

● چنانکه می‌دانیم، در امور سیاسی وجود عامل خارجی برای کشورهایی که دچار مشکلات داخلی هستند، به‌نوعی باعث و محرک انسجام و تقویت روحیه ملی می‌شود. آیا مخالفان انقلاب در ایران در آن زمان به این نکته توجهی نداشتند که جنگ در عین حالی که عامل شکست انقلاب محسوب می‌شود، می‌تواند عاملی برای مستحکم شدن انقلاب نیز لحاظ گردد؟

□ آنها مسأله را در دو سطح تحلیل می‌کردند: اولاً به علت یک‌ونیم سال فشاری که ملت ایران تحمل کرد - منظور آشفتگی‌ها و درگیریهای مختلف داخلی است - احساس می‌کردند به تدریج مردم ایران تحت تاثیر این فشارها، از انقلاب فاصله گرفته‌اند. ثانیاً این ابرقدرتها برای جنگ یک هدف حداقل هم در نظر گرفته بودند. آنها در درون نظام عنصری داشتند که فکر می‌کردند این عناصر داخل نظام می‌توانند از جنگ استفاده کنند و نیروهای تندرو انقلابی و دینی را از صحنه خارج سازند. بنابراین در عین اینکه این قدرتها به جنگ به‌عنوان یک محرک خارجی نگاه می‌کردند، به عناصر داخلی هم نگاهی داشتند و معتقد بودند این عناصر داخلی - مثل بنی‌صدر - که در کانونهای قدرت حضور دارند، می‌توانند با استفاده از این جنگ نیروهای مذهبی ضد غرب و شرق را از صحنه خارج سازند و در عمل نظام را از درون متلاشی کنند. این تحلیل در سطح بالاتر وجود داشت. آنها به‌هیچ‌وجه فکر نمی‌کردند در

کشوری که به‌انحاء مختلف دچار نیروهای گریز از مرکز شده است، مقاومتی در برابر تهدیدها شکل گیرد. در واقع آنها در آن زمان از شناختی که الان نسبت به شیعه و مردم ایران دارند، واقعا بی‌بهره بودند. شناخت آنها به اطلاعاتی برمی‌گشت که در دوره پهلوی از مردم داشتند. حتی در داخل خود کشور هم مقاومتی که از سوی مردم صورت گرفت، مقاومتی که در خرمشهر اتفاق افتاد، واقعا هیچ‌جا قلیل پیش‌بینی نبود. همین امروز هم بحث می‌شود که چرا این مقاومتها شکل گرفت و چه انگیزه‌هایی باعث ایجاد آن شد؟ زیرا هنوز هم نمی‌توان به‌طور قطع اعلام کرد که حتما

متأسفانه سیستم دیپلماتیک ما در این برهه بسیار ضعیف بود. جنگ که اتفاق افتاد، دو سال طول کشید تا دستگاه دیپلماسی ما توانست به سازمانهای جهانی بقبولاند اصلا جنگی اتفاق افتاده است بی‌تجربگی، نداشتن یک ساختار منسجم، نداشتن دوستان و متحدینی در خارج از کشور، عواملی بودند که باعث تشدید این موضوع می‌شدند. ما سعی نکردیم واقعا متحد جذب کنیم، در حالی که عراق دیپلماسی بسیار فعالی داشت

ایران بعد از فتح خرمشهر مجبور بود جنگ را ادامه دهد تا به یک اهرم قدرت و به یک برتری در چانه‌زنی دست یابد. این اهرم چانه‌زنی زمانی به دست می‌آمد که ما بتوانیم در داخل خاک عراق جای پای داشته باشیم. اصولاً قطعنامه ۵۹۸ به این دلیل صادر شد که ایران فاو را به‌عنوان یک اهرم چانه‌زنی در پشت میز مذاکره در اختیار داشت

عامل دین، ملی‌گرایی و با هر عامل دیگری در ایجاد این مقاومت نقش داشته است. اما روی هم رفته گفته می‌شود که عرق مذهبی و دینی و نیز تمدن یا در واقع باورهای تمدنی ما به عنوان یک ملت برتر در منطقه عواملی بوده‌اند که سبب شدند مقاومت‌هایی شکل گیرد و آن گونه شد که در جنگ دیدیم این تصور در داخل هم وجود نداشت که فکر کنیم مقاومت‌ها شکل خواهد گرفت. اوایل جنگ را در نظر بگیرید. حتی در درون کشور تردیدهایی وجود داشت که مگر ما می‌توانیم، برخی حتی معتقد بودند که ما باید خوزستان را تخلیه کنیم و در پشت کوه‌های خوزستان مستقر شویم؛ چراکه اصلا انتظار مقاومت بعدی که شکل گرفت وجود نداشت. سپاه و ارتش هم که توان لازم را نداشتند. بنابراین نه تنها دشمنان این پیش‌بینی را نکرده بودند، در داخل کشور نیز این پیش‌بینی وجود نداشت.

● در اوایل جنگ بین کسانی که در قدرت بودند، مخصوصا



از سوی دولت بنی‌صدر - با نهادهای انقلابی بر سر شیوه دفاع در برابر عراق، اختلاف سیاسی رخ داده بود. به نظر شما چه منفعتی برای هر دو گروه وجود داشت که هر کدام سعی می‌کردند جنگ را به سمت خاصی ببرند و سعی داشتند قدرت جنگ را منحصرا در اختیار خودشان بگیرند؟

□ در اوایل انقلاب دو جریان درون حاکمیت وجود داشت: جریان راست یا همان لیبرالها، که در کنار آنها گروه‌های چپ و حتی سازمان مجاهدین خلق - جریانی که بعدها در جایگاه اپوزیسیون نظام نشست - زیر چتر بنی‌صدر قرار داشتند. جریان دوم جریان مذهبی بود که در حزب جمهوری اسلامی، در مجلس آن زمان و در نیروهایی که در نهادهایی مثل سپاه و کمیته و... شکل گرفت. تبلور یافت هر دو جریان دنبال این بودند که نظام آینده را براساس اهداف و منافع خودشان شکل دهند. نظام لیبرال یا جریان راست دنبال این بود که نظام را در جهت منافع لیبرالیسم و ساختارهای

غرب‌گرایانه سوق دهد اما جریان مذهبی دنبال این بود که یک نظام مذهبی و دینی ایجاد کند. لذا وقتی که جنگ هم اتفاق افتاد، دیدگاه هر دو گروه به جنگ، با توجه به خاستگاه ایدئولوژیک خودشان، تفاوت می‌کرد. جناح راست یا جناح لیبرال، معتقد بود که جنگ یک موضوع کلاسیک و تخصصی است و باید نیروهای تخصصی عهده‌دار این کار شوند. بهمین جهت این گروه بیش از هر چیز بر نیروهای ارتش تاکید می‌کرد و سعی داشت از هر گونه دخالت مردم و نیروهای مردمی در جنگ جلوگیری کند. آنها می‌گفتند جنگ یک حادثه تخصصی است و طبعا باید نیروهای متخصص وارد جنگ شوند. اما در مقابل آنها جریان مذهبی می‌گفت ما با تکیه بر مردم انقلاب کرده‌ایم و با حضور مردم مشکلات را حل نمودهایم. جنگ را هم باید با حضور مردم حل کنیم. این گروه به جنگ وجهه مذهبی دادند و جنگ را یک دفاع مقدس تلقی کردند. از این طریق در واقع یک جنبه ایدئولوژیک و دینی به جنگ داده شد. بنابراین هر دو جریان در صدد بودند تفکر خودشان را از کتال جنگ به نظام منتقل کنند و سعی می‌کردند با این نگاه، از طریق پیروزی در جنگ و به دست گرفتن کنترل آن، در واقع تفکر خاص خودشان را در نظام سیاسی آینده نهادینه کنند. بنی‌صدر از طریق ارتش به دنبال این بود اگر پیروزی‌های بزرگی در جنگ به دست آمد، از این پیروزی‌ها در جهت حذف نیروهای مقابل استفاده کند؛ چراکه با نیروهای مردمی و مذهبی اساسا از لحاظ تئوریک و یا ایدئولوژیک مخالفت داشت و آنها را مانع اهداف خود تلقی می‌کرد. این مسئله از آنجا حائز اهمیت می‌شد که آنها به لحاظ برخورداری از جایگاه و ابزار قدرت در داخل کشور ضعف داشتند. در حالی که جناح مقابل آنها (حزب جمهوری اسلامی)، سپاه، کمیته‌های انقلاب و بخشی از نظام را در اختیار داشتند و ضمنا از جانب رهبری انقلاب - حداقل به عنوان پشتیبان - حمایت می‌شدند. ولی بنی‌صدر فقط نیروهای مسلح (مستخصا ارتش) را در اختیار داشت و طبعا می‌خواست از این اهرم در جهت تثبیت قدرت جناح طرفدار خود استفاده کند. بنابراین در ماه‌های اول جنگ هر دو جریان به شکلی در صدد بودند از جنگ به عنوان اهرم تثبیت قدرت و در جهت حذف رقیب استفاده کنند.

● تا چه حد احتمال داشت گروه‌های لیبرال از طریق برخورد کلاسیک با جنگ بتوانند به موفقیت و پیروزی برسند؟

□ شواهد نشان می‌دهد آنها در سه ماهه دوم جنگ، چهار عملیات کلاسیک انجام دادند هر چهار عملیات با شکست مواجه شدند. در واقع آنها با شکست عملیات نظامی متوجه شدند که نمی‌توان از طریق ارتش و کار کلاسیک در جنگ پیروز شد؛ چراکه ارتش ما در آن زمان توان، تدارک و حتی تفکر لازم را برای یک جنگ کلاسیک نداشت. در عملیاتی که انجام گرفت، به قدری ضعف اطلاعاتی وجود داشت که به هنگام عملیات حتی نمی‌دانستیم در مقابل این نیروهایی که پیش می‌روند، چه مولانی وجود دارد؟ بخش مهمی از تانک‌های ما در مرادابا و باتلاق‌ها گیر کردند و نتوانستند جلو بروند. در حالی که ارتش برای اجرای یک عملیات باید مسیر حرکتش را شناسایی کند. اما ضعف اطلاعات به اندازه‌ای بود که تانک‌ها را شبانه به طرف نیروهای

عراقی به راه انداختند و چهل پنجاه تانک ما وارد باتلاق شدند و آنجا ماندند. این مسائل نشان می‌داد که ارتش برای یک عملیات نظامی، آن هم در مقابل ارتش عراق که بسیار مجهز، مکنیزه و آماده بود، اساسا آمادگی نداشت. تنها نیرویی که آمادگی داشت، نیروی هوایی بود. نیروهای هوایی، علاوه بر برخورداری از تعهد و تخصص، از برتری تکنولوژیک نسبت به عراق برخوردار بودند. در آن مقطع، هواپیماهایی ما علیرغم تعداد کم، از لحاظ تکنولوژی در سطحی بسیار برتر از هواپیماهای اوایل جنگ عراق قرار داشتند. همچنین خلبانهای ما از لحاظ هوش و آموزش بسیار برتر بودند. به این جهت در اوایل جنگ فقط نیروی هوایی توانست نقش مفیدی ایفا کند. اما فقط نیروی هوایی کفایت نمی‌کرد. در واقع همه شواهد حاکی از آن بود که از طریق جنگ کلاسیک و تکیه بر ارتش نمی‌توان در جنگ پیروز شد.

● جناح‌های سیاسی فعال در دهه اول پیروزی انقلاب، گروه‌های مختلف و حتی اشخاص مهم و تأثیرگذار، نظیر مراجع تقلید، مشخصا در مورد جنگ چه موضعی داشتند و این موضع‌گیری‌های آنها چه تأثیری داشت؟

□ جناح‌های سیاسی مختلفی در کشور وجود داشتند که در ابتدای جنگ از حضور مستمر برخوردار نبودند و فقط به عنوان عناصر تبلیغاتی فعالیت می‌کردند. بعدا این گروه‌ها را دسته‌بندی خواهیم کرد. اما واقعا جناح‌های مذهبی و انقلابی بودند که در جنگ حضور مستمر داشتند و به محض اینکه فرصت پیدا کردند، نیروهای خودشان را به جنگ گسیل نمودند و به اتحای مختلف در خدمت جنگ بودند. حزب جمهوری اسلامی، حزب سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، هیات مؤتلفه و جریانهایی مذهبی حامی سپاه و کمیته‌های انقلاب، همگی از موضع مشخص برخوردار بودند. آنها جنگ را یک نعمت الهی می‌دانستند که می‌توانست به تثبیت انقلاب ایران بینجامد. آنها جنگ را به لحاظ جهاد، رشادت، شهادت و... از لحاظ عرفانی دروازه‌ای به طرف بهشت می‌دانستند و از همان ابتدا سعی می‌کردند وارد جنگ شوند و نقش مفیدی در جنگ داشته باشند. البته در پنج‌شش ماهه اول، به علت حضور بنی‌صدر و ارتش در جنگ، به این گروه‌ها، جز در جاهایی که به طور خودجوش مقاومت‌هایی شکل گرفته بود، اجازه حضور داده نمی‌شد. فقط در مناطقی مثل خرمشهر و غرب کشور بود که این گروه‌ها به طور غیرسازماندهی شده حضور پیدا می‌کردند.

در کنار این گروه‌های مردمی، برخی گروه‌های روشنفکری وجود داشتند که گرچه براساس حس ملی‌گرایی، جنگ و تجاوز را محکوم می‌کردند ولی هیچ‌گاه عملا در صحنه جنگ حضور پیدا نکردند. به عنوان مثال، احزابی مثل نهضت آزادی، جبهه ملی و پان ایرانیستها، هیچ‌گونه حضور مستقیم در جنگ نداشتند و مهمترین کاری که می‌کردند، انتشار شب‌نامه روزنامه و... بود. حمایت و دفاع آنها از کشور، صرفا به فعالیت‌هایی نظیر انتشار نشریه و روزنامه محدود می‌شد. ضمنا آنها جنگ را فقط تا زمان فتح خرمشهر قبول داشتند. جریانهایی ملی‌گرا و لیبرال، بعد از فتح خرمشهر ایران را متجاوز می‌دانستند و می‌گفتند ایران جنگ را ادامه می‌دهد. آنها دفاع مشروعی را که بعد از خرمشهر از سوی ایران انجام گرفت، اساسا نمی‌پذیرند و

معتقدند عراق عامل شروع جنگ و ایران عامل تداوم جنگ است و این گونه ایران را در کنار عراق قرار می دهند. آنها به همان اندازه که عراق را مقصر آغاز جنگ می دانند. جمهوری اسلامی را به خاطر تداوم جنگ مقصر می شناسند.

و اما موضع گروههای چپ - گروههایی مثل سازمان مجاهدین خلق، چریکهای فدایی و حتی بیکارها و رنجبرها و... یک موضع نسبتاً ضد جنگ بود. آنها هر دو کشور ایران و عراق را اساساً مهره های امپریالیسم می دانستند و جنگ را نیز یک جنگ امپریالیستی قلمداد می کردند. آنان معتقد بودند امپریالیسم این دو کشور را به جان هم انداخته تا منابع، مسافع و موقعیت آنها را تضعیف کند. این گروهها ایران و عراق را به یک اندازه مقصر جنگ می دانستند و معتقد بودند انقلاب ایران باعث تحریک عراق شده و عراق نیز به عنوان عنصر امپریالیسم جنگ را آغاز کرده است. گروههایی مثل گروههای چپ و سازمان مجاهدین خلق، معتقد بودند صاحبان قدرت در ایران از جنگ در جهت تثبیت قدرت خودشان استفاده می کنند و به همین جهت سعی می کردند به بنی صدر نزدیک شوند تا اجازه ندهند جریانهای مذهبی وارد قدرت شوند و نظام را در جهت اهداف انقلاب پیش ببرند. در واقع آنها می خواستند از جنگ به مثابه عنصری بر ضد نیروهای مذهبی استفاده کنند.

برخی گروههای چپ مارکسیستی نیز که خودشان را به چین نزدیک می کردند، معتقد بودند که عراق گاه به عنوان عامل شوروی و گاه نیز به عنوان عامل غرب عمل می کند اما ایران به عنوان یک کشور انقلابی تا حد زیادی از یک نظام مستقل برخوردار است و لذا این گروهها سعی می کردند انقلاب ایران را به طرف چین جذب کنند و آن را به سمت یک نوع کمونیسم ملی سوق دهند.

در مقابل این گروهها، جریانهای مذهبی - علما، روحانیون و مراجع تقلید، قرار داشتند که قریب به اتفاق آنها حامی انقلاب و جنگ بودند. وقتی که جنگ شروع شد، اکثر علمای ما دفاع را مشروع اعلام کردند. آنها حضور مردم در جبههها برای دفاع از کشور و کیان اسلامی را واجب دانستند. این گروهها نقش بسیار زیادی در تحریک و تهییج مردم برای حضور در جنگ داشتند. گرچه دولت اجازه نمی داد مردم در میدانهای جنگ حضور داشته باشند، ولی علماً همواره از طریق اعلامیه ها، اطلاعاتها و سخنرانیهایشان مردم را آماده می کردند تا در فرصت لازم وارد جنگ شوند. آنها در پیامهایشان مردم مرز نشین را به مقاومت دعوت می کردند و به این ترتیب نقش بسیار مهمی در شکل گیری هسته های مقاومت در مناطق مختلف ایفا کردند. حتی برخی علما برای تشویق مردم به دفاع، نمایندگانشان را به مناطق مختلف جنگ زده می فرستادند. در آبادان آقای جمعی حضور داشت و نقش مهمی در دفاع از این شهر ایفا کرد. در خرمشهر هم بخشی از علما حضور داشتند و با تهران و قم در ارتباط بودند. آیت الله بهشتی، آیت الله خامنه ای و آقای رفسنجانی در جنگ حضور مستمر داشتند و همین حضور باعث می شد مردم در کنار آنها قرار بگیرند و جنگ را پدیده ای که فقط باید مردم مناطق جنگ زده آن را اداره کنند با فقط ارتش باید با آن مقابله کند تلقی نمی کردند. همه مردم وظیفه شرعی خود می دانستند که در جنگ حضور پیدا کنند و این احساس وظیفه در واقع

تحت تاثیر علما در مردم ایجاد شده بود.

● در اوایل جنگ برخی جناحهای سیاسی نظیر سازمان مجاهدین خلق نیروهای نظامی و شبه نظامی شان را وارد صحنه جنگ کردند و در جبههها حضور داشتند. به نظر شما چه انگیزه های آنها را به این کار واداشته بود؟ آیا آنها با دولت لیبرالی وقت هماهنگ کرده بودند یا این اقدام آنها یک حرکت مستقل به شمار می رفت؟ اصلاً حضورشان چه تاثیری در جنگ داشت؟

□ دولت بنی صدر که با حضور نیروهای انقلابی و در واقع مذهبی مخالفت می کرد، در جهت همان اهدافی که گفتم، سعی می کرد نیروهای متمایل به خودش را جذب میدانهای جنگ کند. او علیرغم مانعیت از حضور مردم و جریانهای انقلابی در جنگ، به نهادها و نظامهای سیاسی که از لحاظ گرایش به او نزدیکتر بودند، اجازه حضور در مناطق جنگی را می داد. اسنادی در اختیار داریم که نشان می دهند حضور این سازمانها و گروههای سیاسی در واقع نه تنها در خدمت جنگ نبوده بلکه این گروهها به جمع آوری اطلاعات و تسلیحات از مناطق جنگی اقدام می نمودند. آنها به عنوان عناصر اطلاعاتی، به جای این که از عراق اطلاعات کسب کنند، از نیروهای داخل کشور و نیروهای حاضر در منطقه اطلاعات جمع آوری می کردند و سلهای بعد، از همین اطلاعات در جهت همکاری با عراق بهره بردند و بر ضد نظام ما استفاده کردند. در آن مقطع، بخش مهمی از این گروهها، به ویژه در جبهه آبادان، سلاحهایی را از منطقه جنگ خارج می ساختند و با انتقال آنها به به پشت منطقه این اسلحهها را مخفی می کردند. اسناد مربوط به دادگاههایی که در آبادان و مناطق جنگی تشکیل شد، نشان می دهد این گروهها در واقع از این فرصت استفاده می کردند تا از منطقه سلاح جمع کنند و در عین حال آخرین اطلاعات را از تحولات و پیشرویهای عراق و نیز از تحرکات ما جمع آوری می کردند تا در آینده از آنها استفاده کنند. آن موقع ما تصور نمی کردیم این گروهها هم پیمان عراق شوند. اما متأسفانه این اطلاعات بعدها به درد آنها خورد و از آنها برضد جمهوری اسلامی استفاده شد.

● به نظر شما چه عاملی باعث شد که علیرغم وضعیت آشفته داخلی ایران و نیز ناهماهنگی بین سپاه، نیروهای مردمی و ارتش و نیز علیرغم تمام مشکلات داخلی ایران، ارتش عراق با آن انسجام و آمادگی در همان ماههای اول جنگ زمین گیر شود؟

□ برای پاسخ به این سوال، باید به چند نکته توجه کرد: یکی اینکه ما باید ضعف استراتژی نظامی عراق را لحاظ کنیم. استراتژی نظامی عراق در واقع تصرف خوزستان بود؛ یعنی هر دو کشور در طول جنگ به علت موقعیت جنوب (که شهرها و منابع استراتژیک و پالایشگاههای نفت را در خود جای داده بود) مجبور بودند تمرکز استراتژی نظامی خود را در جنوب قرار دهند. در واقع استراتژی عراق درست بود. آنها قصد داشتند وارد منطقه جنوب شوند و این منطقه استراتژیک را به عبارت بهتر گلوگاه اقتصادی ایران را به دست بگیرند. اما عراق در اجرای این استراتژی ضعیف عمل کرد. عراق به جای اینکه نیروهایش را در بخش خاصی متمرکز سازد و از آنجا نفوذ کند، نیروهایش را پراکنده ساخت و دوازده لشکر خود را در مرزی به طول هفتصد کیلومتر

مستقر کرد. در ضمن عراق در مرزها بخشی از نیروهایش را به عنوان نیروی احتیاط نگاه داشت. همه این مسائل سبب شد وقتی این نیروها وارد شدند، احساس کردند قدم به یک دشت بی انتها گذاشته اند که امکان هماهنگی، ارتباطات و تنظیم اطلاعاتی وجود ندارد. به همین جهت استراتژی نظامی عراق با شکست مواجه شد. چون نیروهای پراکنده نمی توانستند اهداف را تأمین کنند؛ چنانکه در همان هفته اول ورود نیروهای عراقی به دشتهای خوزستان، بخشی از این نیروها گم شدند.

در کنار این مساله ارتش عراق، یک ارتش کلاسیک بود اما عراقیها علیرغم این مساله دچار اشتباه دیگری شدند. اشتباه آنها این بود که ارتش کلاسیک خودشان را وارد شهرها کردند. در حالی که ارتش معمولاً در استراتژی نظامی باید شهرها را دور بزند و از طریق محاصره شهرها اهداف خودش را تأمین کند. ارتشی که آمادگی جنگ خیابانی و چریکی را ندارد، نمی تواند وارد شهرها شود اما ارتش عراق مستقیماً وارد شهرها شد و همین شهرها به باتلاق عراقیها تبدیل شدند؛ در شهرها فقط چهار پنج پاسدار می توانستند ساعتها و روزها با آنها مقابله کنند؛ چون نیروهای سنگین نمی توانست با نیروهای چریکی مقابله کنند. ارتش عراق که با تلک و توپ آمده بود، در مقابل آربی جی و در جنگ خیابانی ضعف داشت. بنابراین اشتباه دوم آنها در اجرا این بود که وارد شهرها شدند و لذا به راحتی می شد برای آنها تله گذاشت.

علاوه بر همه این مسائل، یک تصمیم سیاسی نیز مزید بر علت شد. ما الان اسنادی در اختیار داریم که نشان می دهند استراتژیستهای عراقی معتقد بودند باید همه نیروهایشان را در خوزستان متمرکز کنند و از این منطقه حرکت خود را ادامه دهند و به نیروی احتیاط نیاز نیست. اما شخص صدام برخلاف نظر این استراتژیستها می رسید که نیروهای ایرانی از جبهه غرب ایران فاصله صد کیلومتری تا مرز بغداد را به راحتی طی کنند و در نتیجه بغداد به راحتی تصرف شود. از این رو صدام دستور داد بخشی از نیروهای عراقی را به عنوان نیروی احتیاط در پشت مرزهای غربی متمرکز کنند و با این کار عملاً به دست خودش قوای عراقی را تضعیف کرد.

در همان هفته اول جنگ، عراق متوجه شد استراتژی نظامی شان شکست خورده است. بنابراین تغییر استراتژی داد و به جای اینکه خوزستان - یعنی آبادان، خرمشهر و ماهشهر - را همزمان تصرف کند، بر روی یک نقطه تمرکز کرد؛ یعنی تصمیم گرفت ابتدا خرمشهر را تصرف کند و بعد اگر میسر شد آبادان را به طور کامل محاصره کند و سپس به نوبت به سراغ دیگر مناطق برود. در واقع عراق استراتژی نوینی را جایگزین کرد و آن تصرف تکه تکه کشور بود. اما این استراتژی هم در عمل امکانپذیر نشد؛ چون این شهرها، نظیر سوسنگرد و خرمشهر، در مقابل نیروهای عراقی مقاومت کردند. این مقاومتها باعث شد ارتش عراق نتواند به طور هماهنگ در عمق خاک ایران پیشروی کند.

در جبهه غرب آنها واقعا دنبال پیشروی نبودند بلکه فقط می خواستند قله های مرتفع را بگیرند تا از بغداد دفاع کنند. آنها تصور می کردند ارتش ایران می تواند از جبهه غرب، به راحتی با پیمودن صد کیلومتر در داخل عراق، بغداد را تصرف کند. به همین دلیل عراقیها در ناحیه غرب بیشتر

حالت تدافعی داشتند و نقش تهاجمی آنها در خوزستان متمرکز بود؛ چون خوزستان را گلوگاه اقتصاد ایران می‌دانستند و معتقد بودند اگر این گلوگاه را بگیرند، از هر نظر ایران ساقط خواهد شد. در واقع آنها از یک حمله گزائیری ایران که بتواند آنها را دور بزند و نیروهای عراق را در جنوب محاصره کند، وحشت داشتند و به همین خاطر بخشی از نیروهایشان را در غرب مستقر کردند. این مساله در حقیقت از ضعف اطلاعات عراق خبر می‌دهد؛ چراکه بسیاری از ارتشی‌های ما بعد از کودتای نوزده به عراق فرار کرده بودند، به‌ویژه سرهنگ عزیزی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی، و این نیروها اطلاعات زیادی را مبنی بر ناتوانی ایران در انجام این حمله در اختیار عراق قرار دادند؛ ولی باین وجود وحشت از جبهه غرب، سیاسی شدن تصمیم‌گیری در عراق را در پی داشت. در واقع اگر صدام اجازه می‌داد استراتژیست‌های نظامی درباره جنگ تصمیم بگیرند، شاید به این اشتباه دچار نمی‌شدند که بخش مهمی از نیروهایشان را به‌عنوان نیروی احتیاط در غرب مستقر کنند؛ چون اصلا ایران نیرویی نداشت که بتواند یک تهاجم صد کیلومتری به سمت بغداد انجام دهد و آن را محاصره کند. در حقیقت استراتژی نظامی عراق تحت تاثیر اهداف سیاسی قرار گرفت و در نتیجه به یکی از عوامل شکست آنها تبدیل شد.

● به کودتای نوزده اشاره کردید. به نظر شما عراق نقشی در این مساله داشت؟ آیا کودتای چیان با رژیم عراق معامله کرده بودند که در صورت پیروزی کودتا به عراق امتیازاتی بدهند؟ به عبارت دیگر، آیا در صورت پیروزی یا شکست کودتا، طرفین متعهد شده بودند کار خاصی انجام دهند؟

□ غرب برای سقوط حکومت جمهوری اسلامی، دو برنامه داشت: کودتای نوزده و جنگ. آنها هر دو برنامه را طراحی کرده بودند. بختیار و همفکران او غرب را راضی کردند که از طریق کودتا راحت‌تر می‌توان انقلاب ایران را ساقط کرد. بنابراین کودتا در اولویت قرار گرفت. کودتای نوزده در تیرماه ۱۳۵۹ اتفاق افتاد. ولی با شکست مواجه شد. عراق نیز در این کودتا حمایت‌کننده بود و در قالب فریب‌دهنده نقش بازی می‌کرد؛ یعنی همان شبی که فرار بود کودتا انجام شود، نیروهای عراقی به بمباران مناطق مرزی ایران اقدام کردند تا تمرکز قوای ایرانی را به هم بریزند و چنین الفاء کنند که عراق به حمله علیه ایران اقدام کرده است تا ایران مجبور شود نیروهایش را به آنجا ببرد. آنها می‌خواستند از این طریق، ذهن تصمیم‌گیرندگان حکومت ایران را متوجه جنوب کنند تا کودتا به راحتی انجام شود و نظام جمهوری اسلامی را بدون جنگ ساقط کنند. چنانکه می‌دانیم، کودتای نوزده سرانجام شکست خورد. باین همه علیرغم شکست این کودتا، نکته حائز اهمیت آن است که بسیاری از دست‌اندرکاران کودتا، کسانی بودند که در ارتش حضور داشتند و این مهرها بعدا توانستند به‌عنوان ستون پنجم، در جنگ به عراق کمک کنند. آنها بخش مهمی از آخرین اطلاعات مربوط به ارتش ما را در اختیار عراق قرار دادند. در واقع با استفاده از همین اطلاعات بود که ارتش عراق در جنوب در کارون دقیقاً همان جایی پل زد که لشکر ۹۲ برای مانورهای نظامی خود آنجا پل می‌زد. این امر نشان می‌داد که کودتاگران فراری اطلاعات را کاملا در اختیار عراقی‌ها

قرار داده بودند. در واقع گرچه بخشی از این نیروهای داخلی مخالف انقلاب حذف شدند، ولی خود این کودتا باعث شد کمر ارتش ایران واقعا بشکند؛ چراکه ارتش دیگر قابل اعتماد نبود. ما چندماه بیشتر با جنگ فاصله نداشتیم اما هیچکس به ارتش اعتماد نداشت؛ زیرا هر لحظه این امکان وجود داشت که از درون ارتش نیرویی پیدا شود که بر ضد نظام اقدام کند و این علاوه بر آن بود که یکسری از نیروهای زبده ارتش فرار کردند و اطلاعات را در اختیار آن طرف قرار دادند. در واقع نفعی که کودتای نوزده برای عراق داشت، بسیار بیشتر از ضررش بود. علاوه بر فرار گرفتن اطلاعات ما در اختیار دشمن، بی‌اعتمادی به ارتش در کشور به اندازه‌ای زیاد شد که دیگر نظام، خصوصا جریبنهای مذهبی، معتقد بودند باید ارتش را جمع کرد و مدتها ارتش منزوی شد.

● در سالهای جنگ نیروهای بنام جیش‌الشعبی در عراق شکل گرفت و به‌ویژه در اواخر جنگ تعداد آنها زیاد شد. شکل‌گیری و استفاده از این نیروها در عراق به چه شکلی بود و بر اساس چه منطقی به وجود آمد؟

□ ایجاد این نیرو، در واقع الگوگیری از بسیج ایران بود. حضور بسیج در جنگ و نقشی که این نیروها خصوصا در مقطع آزادسازی خرمشهر داشتند، باعث شد عراقی‌ها به این فکر بیفتند که مردم را وارد جنگ کنند. باین تفاوت که در ایران، بسیج داوطلبانه و دلخواهی بود و همه با شوق و ذوق به جبهه‌ها می‌رفتند ولی در عراق به همه سازمانها و نهادهای دولتی دستور داده شده بود سی‌چهل درصد پرسنل باید وارد جنگ شوند. لذا اکثر این نیروها در واقع از سوی سازمانهای اداری در خدمت ارتش قرار می‌گرفتند. ارتش به این نیروها تاحدودی آموزش می‌داد و سپس آنها را وارد جنگ می‌کرد. ارتش عراق آنها را در خطوط مقدم جبهه قرار می‌داد و علت آن هم این بود که در اواخر جنگ، استراتژی نظامی عراق دچار دگرگونی شده بود. آنها متوجه شدند که حرکت نیروهای بسیج در لحظات اول ضربات تخریب‌کننده‌ای به آنها وارد می‌کند و به همین جهت سعی کردند نیروهای کمی، غیر حرفه‌ای و کم تجربه خودشان را در خطوط اولیه جنگ قرار دهند تا اگر آنها کشته شدند، نیروهای خیره‌همچنان در پشت منطقه به‌طور آماده حضور داشته باشند. به همین خاطر، نیروهای بسیجی ما پس از آنکه از موانع می‌گذشتند و نیروهای مردمی عراق را پشت سر می‌گذاشتند، تازه با نیروهای آماده و مجهز مواجه می‌شدند. به همین جهت در عملیاتها، نیروهای ما پس از اینکه وارد عراق می‌شدند با مشکل مواجه می‌شدند؛ چون عراق با تغییر در استراتژی جنگی خود، نیروهای جیش‌الشعبی را در خط مقدم قرار داده بود و توان نیروهای بسیج و عمل‌کننده ما را با همین نیروهای جیش‌الشعبی، سرد می‌کرد و آنها پس از آنکه خسته می‌شدند، به خط دوم، یعنی به نیروهای تخصصی، گارد جمهوری و لشگرهای زرهی مختلف عراق برمی‌خوردند و لذا دیگر توان مقابله نداشتند. آنها مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند و با به شهادت می‌رسیدند. این تغییر استراتژی دفاعی عراق، در آن مقطع بسیار کارساز واقع شد. آنها در موارد مختلف از استراتژی نظامی ما الگو برداری کردند که یکی از آنها همین حضور مردم در جنگ، به تاسی از حضور مردمی ایران بود.

● بسیاری از مردم، به‌ویژه نسل جوان علاقه دارند

بدانند در جنگ هشت‌ساله - که تقریبا طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم بود - چه کشورهایی و به چه دلیل له و یا علیه ما بودند؟

□ واقعا باید گفت یکی از حوادث نادر تاریخ در جریان این جنگ اتفاق افتاد و آن این بود که نودون‌درصد کشورهای جهان در کنار متجاوز قرار گرفتند و کشوری که مورد تجاوز قرار گرفته بود، تنها ماند. همه قدرتهای بزرگ، از شوروی گرفته تا آمریکا و چین، باینکه بعضی از آنها حتی ادعای انقلابی‌گری داشتند، وقتی که جنگ اتفاق افتاد، نه تنها از کشور ما حمایت نکردند، بلکه با سکوت خودبه‌خود دفاع از کشور متجاوز پرداختند. البته این کشورها در طول جنگ در برخی مقاطع به علت پارهای اهداف خاص اقداماتی انجام می‌دادند؛ به‌عنوان مثال، روسها در ابتدای جنگ برای اینکه ایران را چندان از خودشان دلزده و دور نکنند، کمکهای تسلیحاتی‌شان به عراق را محدود کردند و اجازه ندادند تسلیحات آنها به‌طور مستقیم وارد عراق شود و به جای آن از طریق کشورهای اقماری مثل مجارستان و آلمان شرقی به عراق کمک می‌کردند. همچنین شوروی برخی کشورهای مثلا انقلابی‌تر نظیر لیبی و سوریه را به ایران نزدیک می‌کرد تا از این طریق ایران را حفظ کند و اجازه ندهد این کشور وارد بلوک غرب شود و به غرب گرایش پیدا کند. بنابراین اگر آنها در مقطعی از جنگ، به حمایت از ایران هم برخاستند، این حمایت در جهت منافع خودشان بود. نه این که پذیرفته باشند جنگی اتفاق افتاده است. تنها کشورهایی که به حمایت از ایران پرداختند و عراق را به‌عنوان متجاوز محکوم کردند، سوریه، لیبی و کره شمالی بودند. این سه کشور رسماً جنگ را محکوم کردند و عراق را متجاوز شناختند. آنها تا پایان جنگ - البته با بازبهای مختلف و با گرفتن منافع - در کنار ایران قرار داشتند ولی این حمایت آنها صددرصدی نبود بلکه گاهی اوقات ایران مجبور می‌شد حتی به سوریه نفت مجانی بدهد تا حمایت آن کشور را حفظ کند و بلبه لیبی امتیازاتی می‌داد تا این کشور به حمایت خود از ایران ادامه دهد. از آنجاکه عراق قصد داشت این جنگ را جنگی عربی - عجمی جلوه دهد، ایران به کشورهایی مثل سوریه، لیبی و حتی کره شمالی نیاز داشت تا آنها این جنگ را جنگ یک کشور انقلابی با یک کشور ضدانقلاب معرفی کنند. در واقع، در جهان، کشورهای بسیار معدودی از ایران حمایت کردند و ایران در مقابل همه حمایت‌هایی که از عراق می‌شد، واقعا در انزوای مطلق به‌سر می‌برد. اما عراق از حمایت‌های نزدیک به هشتاد کشور جهان - حمایت‌های تسلیحاتی، مالی و... برخوردار بود. تنها کشورهای حاشیه خلیج فارس نزدیک به هشتاد میلیارد دلار به عراق کمک کردند. روسیه به‌تنهایی نزدیک به بیست میلیارد دلار تسلیحات در صدام گذاشت. فرانسه سیزده میلیارد دلار تسلیحات در اختیار عراق قرار داد. همچنین آمریکایی‌ها در اواخر جنگ تسلیحات زیادی به عراقی‌ها تحویل دادند. آنها حتی میلیونها دلار پول و وام‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت در اختیار عراق گذاشتند. انگلستان نیز همینطور، ولی هیچ‌کدام از این کمکها به ایران نرسید. ایران سلاحهای مورد نیاز خود را از بازار سیاه و از طریق قاچاق تهیه می‌کرد. گاهی اوقات همین امکان را هم کشورهای ابرقدرت از ایران می‌گرفتند و اجازه نمی‌دادند این تسلیحات به دست ایران برسد. به‌عنوان مثال،

قابلهایی که ایران از فرانسه خرید، تا آخر جنگ این قابلهها به دست ایران نرسید. تسلیحاتی را که ایران حتی قبل از انقلاب خریده بود، در امریکا بلوکه شد و امریکاییها بخشی از کشتیها و ناوگانها را برای ارتش خودشان مصادره کردند. روسها در ابتدای جنگ اعلام کردند اگر ایران از مخالفت با حضور ارتش شوروی در افغانستان دست بردارد، تسلیحات در اختیار ایران قرار خواهند داد ولی ایران این درخواست آنها را نپذیرفت. به همین جهت بعد از اینکه ایران مرحله آزادسازی را تمام کرد و برای احقاق حقوقش قصد ورود به خاک عراق را داشت، بلافاصله سبیل تسلیحات و کمکهای شوروی به عراق شروع شد و تئوریهای نظامی شوروی در اختیار عراقیها قرار گرفت. از این رو می توانیم ادعا کنیم همه قدرتهای بزرگ، حامی عراق بودند و عراق با پشتوانه تکنولوژی غرب و شرق در مقابل انقلاب ایران و جمهوری اسلامی صف آرایی کرده بود.

● آیا ما نمی توانستیم با یک دیپلماسی فعال مقداری از این جبهه گیری شکل گرفته علیه خودمان را کم کنیم؟
 □ مناسفانه سیستم دیپلماتیک ما در این برهه بسیار ضعیف بود جنگ که اتفاق افتاد، دو سال طول کشید تا دستگاه دیپلماسی ما توانست به سازمانهای جهانی بقبولاند اصلا جنگی اتفاق افتاده است سیستم دیپلماتیک ما از نیروهای متخصص و حرفه ای قبل از انقلاب به خاطر آنکه این نیروها کشور را ترک کرده بودند، بی بهره بود و این سیستم فاقد نیروهای بود که بتوانند با تجربه لازم به جاهل زنی سیاسی بپردازند در کنار این مسائل، بخش مهمی از سیستم دیپلماتیک ما از طریق رابطه وارد این سیستم شده بودند؛ یعنی نیروهای تخصصی و حرفه ای نبودند. آنها فقط به عنوان شغل به این کار نگاه می کردند. تا سال ۱۳۶۰ سفارتخانه های ما در خارج از کشور واقعا تابع نظام نبودند. هر کدام از آنها ساز خودشان را می زدند سیستم دیپلماتیک ما در خارج از کشور واقعا همگام با انقلاب متحول نشد. علاوه بر این، در سیستم دیپلماسی افرادی فرار گرفتند - از ابراهیم یزدی گرفته تا بعدها خود بنی صدر - که گرایشات غربی داشتند. ما حتی بعد از اینکه بنی صدر رئیس جمهور و رجبی نخست وزیر شد، تا چند ماه وزیر امور خارجه نداشتیم همه این مسائل نشان می دهد دستگاه دیپلماسی ما توان لازم را برای حضور مستمر در این سازمانهای بین المللی نداشت. گذشته از آنکه در کنار این موج تبلیغاتی علیه ایران، گوش شنوایی هم برای حرفهای ایران وجود نداشت؛ زیرا در آن طرف به اندازهای تبلیغات گسترده بود که در میان آن همه صدا، صدای ایران به تنهایی به هیچ جا نمی رسید. فقط یک صدا بود که به آن اجازه پخش داده نمی شد. امکانات تبلیغاتی ما بسیار ضعیف بود به علاوه به علت ضعف دستگاه دیپلماتیک و اختلافات عمیقی که در خود سیستم وجود داشت، سیستم دیپلماسی ما هنوز نمی دانست واقعا راست است، چپ است، میانه است، مذهبی است، یعنی هنوز گرایش خودش را هم مشخص نکرده بود و در نتیجه استراتژی لازم را هم نداشت. همه این مسائل سبب می شد وقتی با یک بحران مثل جنگ مواجه شدیم، ماهها طول کشید تا تصمیم اساسی گرفته شود. بی تجربگی، نداشتن یک ساختار منسجم، نداشتن دوستان و متحدینی در خارج از کشور، عواملی بودند که

باعث تشدید این موضوع می شدند.

ما سعی نکردیم واقعا متحد جذب کنیم، در حالی که عراق دیپلماسی بسیار فعالی داشت. عراق باینکه متجاوز بود، دروغهای واقعا شاخه داری تحویل شورای امنیت می داد و کسی هم نبود که با این دروغها مقابله کند. آنها دروغهایشان را به قدری تکرار می کردند و با تبلیغها و رنگهای مختلف در معرض اعضای شورای امنیت می گذاشتند که سرانجام همه آن را باور می کردند. عراق گاهی اوقات حتی به آنها می گفت مثلا اهواز را گرفتیم، آنها هم باور می کردند؛ چون ایران دیپلماسی قوی نداشت که بقبولاند چنین اتفاقی نیفتاده است؛ لذا آنها هم فکر می کردند واقعا اهواز دیگر در خاک عراق قرار گرفته است. عراقیها به گونه ای درباره محرمه صحبت می کردند که اعضای شورای امنیت واقعا فکر می کردند محرمه جزئی از خاک عراق است و عراق صرفا خاک خودش را آزاد کرده است. یعنی دیپلماسی عراق به اندازهای قوی بود که اقدامات جنگجویانه و متجاوزانه اش را به عنوان دفاع به دیگران می قبولاند و آن را به صورت بازپس گرفتن سرزمینهای خود جلوه می داد. در حالی که ایران در شورای امنیت حتی نماینده ای نداشت که از جانب کشورش حرف بزند. در مقابل هروقت جلسه ای در سازمان ملل تشکیل می شد، یک نماینده بسیار قوی از سوی عراق لحظه لحظه اعلام می کرد نیروهای ما فلان بخش از خاک ما را آزاد کردند و آنها هم می پذیرفتند. دو سال طول کشید تا ایران بتواند اعضای شورای امنیت یا کشورهای دیگر را قانع کند که این بخشهایی که مورد هدف قرار گرفته و اشغال شده اند، بخشی از خاک ایران هستند نه خاک عراق.

ضعف در سیستم دیپلماتیک و نیز ضعف در یارگیری از صحنه جهانی، به عنوان دو عامل بسیار مهم، باعث شدند ما نتوانیم استراتژی سیاسی خودمان را اعمال کنیم و حرفمان را به گوش دیگران برسانیم. بارها اتفاق افتاد که ایران در شورای امنیت، مجمع عمومی و یا سازمانهای منطقه ای حرفی برای گفتن داشت، ولی هیچکس از ایران حمایت نمی کرد، چون هیچ کس در جبهه ایران قرار نداشت. وقتی حمایت صورت نگیرد، در واقع مساله در دستور کار هم قرار نمی گیرد و لذا حذف می شود. بنابراین، باید گفت عراقی که متجاوز بود، به دلیل برخورداری از دیپلماسی قوی و بسیار فعال در سطح جهان، توانست حمایت جهانی را به سوی خود جذب کند، ولی ایران نتوانست یارگیری کند. چون فاقد دیپلماسی بود.

● اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور - که نسبتا قدرتمند هم بودند - در زمان جنگ، سرانجام با عراق همکاری کردند و به آن رژیم نزدیک شدند. آیا این نیروها در تضعیف ما بی اثر کردن دیپلماسی ایران نقشی نداشتند؟
 □ از لحاظ سیاسی بخشی از عواملی که باعث انزوای ایران می شد، در واقع قدرتی بود که از ناحیه نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور اعمال می گردید (یهودیان ایرانی که به امریکا فرار کرده بودند، سران رژیم پهلوی که در اروپا حضور داشتند. همچنین نهادها و گروههای سیاسی اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور، همگی در شکل دهی به ذهنیت مقامات کشورهای جهان بر ضد جمهوری اسلامی نقش داشتند و تصمیماتی که گرفته می شد، تا حد زیادی بر اساس اطلاعاتی بود که آنها به مقامات کشورهای خارجی منتقل

استراتژیستهای عراقی معتقد بودند باید همه نیروهایشان را در خوزستان متمرکز کنند اما شخص صدام برخلاف نظر آنها می ترسید که نیروهای ایرانی از جبهه غرب ایران فاصله صد کیلومتری تا مرز بغداد را به راحتی طی کنند و در نتیجه بغداد به راحتی تصرف شود. از این رو صدام دستور داد بخشی از نیروهای عراقی را به عنوان نیروی احتیاط در پشت مرزهای غربی متمرکز کنند و با این کار عملا به دست خودش قوای عراقی را تضعیف کرد

احزابی مثل نهضت آزادی، جبهه ملی و پان ایرانیستها، هیچ گونه حضور مستقیم در جنگ نداشتند و مهمترین کاری که می کردند، انتشار شب نامه، روزنامه و... بود. جریانیهای ملی گرا و لیبرال، بعد از فتح خرمشهر ایران را متجاوز می دانستند. آنها معتقد بودند عراق عامل شروع جنگ و ایران عامل تداوم آن است و این گونه ایران را در کنار عراق قرار می دادند

می‌کردند. این گروهها حتی بر دیدگاه نهادهای جهانی نسبت به جمهوری اسلامی تأثیر گذار بودند. آنها معمولاً در سازمان ملل تحصن می‌کردند. در اعتراضاتشان حتی دست به خودسوزی می‌زدند تا نظام ایران را یک نظام توتالیتر و دیکتاتور جلوه دهند و توجه جهانیان را برای مقابله با این نظام و حتی از بین بردن آن جلب کنند. آنها از این طریق ضربه مهمی بر دیپلماسی ایران وارد ساختند و آن را در خارج از کشور عقیم گذاشتند.

● اجازه دهید دوباره به صحنه اصلی جنگ بازگردیم. به نظر شما در جنگ هشتساله، از نظر برتری در مسائل نظامی، چه دوره‌هایی ما برتری داشتیم و چه دوره‌هایی برتری از آن عراقیها بود؟

□ ما از نظر نظامی جنگ را به چهار مقطع طبقه‌بندی می‌کنیم: در مقطع اول که زمان شروع جنگ است، عراق ابتکار تهاجمی را در دست داشت و ایران دفاع می‌کرد. بیشتر این دفاع هم نه به شکل منسجم، بلکه کاملاً پراکنده بود. اما همین دفاع، علیرغم ابتکار عمل عراقیها، سرعت نیروهای آنها را در تهاجم، اشغال و پیشرفت به داخل خاک ایران مهار می‌کرد. در این مقطع عراق سعی داشت از همه امکانات موجود استفاده کند تا خاک بیشتری را از ایران به اشغال خود درآورد ولی حضور نیروی هوایی، هوانیروز و هسته‌های مقاومتی که در شهرها متمرکز شده بودند، مانع از پیشروی عراق شد و سرانجام پس از سه ماهه اول جنگ، عراق ابتکار عمل را به تدریج از دست داد و در خاک ایران زمین گیر شد. آنها به‌ناچار حالت دفاعی در پیش گرفتند و این حالت دفاعی، در واقع فرصتی برای ایران ایجاد کرد تا حالت تهاجمی به خودش بگیرد. از این مرحله تهاجمی ایران، می‌توان تحت عنوان مرحله دوم یا مرحله آزادسازی یاد کرد و آن را به دو مقطع تقسیم کرد: مرحله اول، مرحله کلاسیک است که نیروهای ارتش به رهبری بنی‌صدر - به‌عنوان فرمانده کل قوا - چهار عملیات کلاسیک انجام دادند تا بتوانند ارتش عراق را از خاک ایران خارج کنند اما هر چهار عملیات ایران در زمستان سال ۱۳۵۹ با شکست مواجه شدند و اینچنین عملاً مرحله اول استراتژی آزادسازی ایران با شکست مواجه شد. بعد از شکست مرحله اول، استراتژی نظامی ایران به تبع حذف بنی‌صدر از صحنه قدرت و قدرت‌گیری جریان مذهبی انقلابی دگرگونی سیاسی پیدا کرد و از آن پس، جنگ مردمی جایگزین جنگ کلاسیک و ارتش شد. مردم مستقیم وارد جنگ شدند و سپاه مسئولیت جنگ را برعهده گرفت. از اینجا بود که عملیاتهای آزادسازی تحت عنوان آزادسازی جنگهای مردمی آغاز شد. عملیاتهایی مثل فتح‌المبین، بیت‌المقدس، طریق‌القدس، ثامن‌الامنه، شکست حصر آبادان، آزادی بستان، خرمشهر و... همگی در این مرحله انجام شدند و فقط بخش دوهزار و پانصد کیلومتری نوار مرزی در دست عراق باقی ماند. بنابراین در مقطع دوم آزادسازی، ایران موفق شد بخش مهمی از خاک خود را از اشغال خارج سازد. مقطع آزادسازی با آزادی خرمشهر به پایان رسید و ایران توانست برتری خودش را به عراق دیکته کند.

مقطع سوم، مقطع تداوم جنگ است و به آن تنبیه متجاوز می‌گویند. از آنجاکه هیچ نهاد بین‌المللی وارد صحنه نشد و حقوق ایران را به‌عنوان یک کشور

مورد تجاوز قرار گرفته به رسمیت نشناخت تا با شناسایی متجاوز، او را محکوم سازد. ایران مجبور شد خودش تحت عنوان دفاع مشروع جنگ را تا آنجا ادامه دهد که بتواند با گرفتن یک پیروزی بزرگ و تصرف بخش بزرگی از خاک عراق، عراق را در پشت میز مذاکره مجبور سازد حقوق ایران را نامین کند. از اینجا بود که ایران استراتژی یک پیروزی بزرگ را مطرح کرد و عملیاتی مثل رمضان، خیبر، بدر، همچنین والفجر ۸ (که به آزادی فاو منتهی گردید) و کربلای ۴ و ۵ به‌منظور تصرف بندر بصره انجام شدند. از این عملیات به‌عنوان یک پیروزی بزرگ در جهت تنبیه متجاوز و دریافت حقوق خودش یاد شد ولی متأسفانه به‌علت مشکلاتی از قبیل ضعف استراتژیک و نیز ضعف فنی، تکنولوژیک و اطلاعاتی ایران، و نیز از آن سو به‌علت حمایت‌های عظیم تئوریک و نظامی و عملیاتی کشورهای بزرگ جهان به عراق، عملیاتی تنبیهی ایران و ورود ایران به داخل خاک عراق یا عدم موفقیت مواجه گردید و استراتژی نظامی ایران در مقطع سوم جنگ موفق نشد. در همین دوره عراق به تدریج علیرغم آنکه ایران به خاک آن کشور راه یافته و به‌عنوان قدرت برتر ابتکار عمل را در خاک عراق در دست داشت، خودش را بازسازی کرد. وقتی ایران فاو را اشغال نمود، عراقیها به‌شدت در فاو مقاومت می‌کردند اما امریکاییها یک راهکار به ارتش عراق ارائه دادند مبنی بر اینکه به جای مقاومت در فاو، از جای دیگری به ایران حمله کنند. یعنی عراق از دفاع مطلق به دفاع پویا و متحرک تغییر وضع داد و در اوج پیروزی ایران در جنوب، به دفاع متحرک روی آورد. آنها مهران را اشغال کردند و در بخشی از خطوط ما به کمک سازمان مجاهدین خلق (منافقین) خلل ایجاد نمودند. در این مقطع، عراق تحرکاتی را از جهت نظامی انجام داد و همین تحرکات باعث شد این کشور در مقاطع پایانی جنگ به برتری دست یابد.

وقتی عملیات کربلای ۵ به پایان رسید، در واقع استراتژی نظامی ایران شکست خورد. چنانکه گفته شد، هدف استراتژی نظامی ایران، رسیدن به بصره، گرفتن این شهر و استفاده از آن به‌عنوان یک اهرم فشار برای کسب امتیاز بود. اما پس از آنکه استراتژی نظامی ایران شکست خورد، عراق از اقدام خود به دفاع متحرک درس گرفت و نیروهای خود را بازسازی کرد.

عراق تهاجم خودش را از اواخر سال ۱۳۶۶ شروع کرد و همه مناطقی را که ایران در مقطع آزادسازی به‌دست آورده بود، به‌ویژه فاو را، متصرف شد. در این مقطع، برتری نظامی در دست عراق بود. در اواخر جنگ، عراق به کمک تلکهای تی ۷۲، موشکها، سلاح شیمیایی و... قدرت بسیار قابل توجهی به‌دست آورد. ضمن آنکه از نظر نظامی نیز یک میلیون نیرو داشت. در حالی که نیروی نظامی ایران به‌شدت تحلیل رفته بود، توان و تجهیزات لازم را نداشت. از نظر اقتصادی به‌شدت تحت فشار بود و پول لازم را برای خرید تسلیحات حتی قاچاق در اختیار نداشت. بنابراین در اواخر جنگ، عراق عملاً از نظر نظامی برتری یافت و حتی از نو وارد خاک ایران شد؛ چنانکه تا حوالی خرمشهر پیش آمد. اما از آنجاکه اراده جامعه جهانی بر این قرار گرفته بود که جنگ پایان یابد، عراق تحت فشارهای جهانی عقب‌نشینی کرد. البته عراق تا حدودی مقاومت به‌خرج می‌داد اما تحت

فشار مجامع خارجی و حتی مقامهای موجود در داخل کشور، مجبور شد به پشت مرزها برگردد. بنابراین در یک جمع‌بندی باید گفت: در مقطع اول جنگ ابتکار با عراق بود، مقطع دوم جنگ ابتکار عمل را ایران در اختیار داشت. در مقطع سوم بازهم ابتکار عمل با ایران بود اما در مقطع چهارم ابتکار به‌دست عراق افتاد و این کشور از نظر نظامی موقعیت برتر را پیدا کرد.

● استراتژی عراق در مقطع چهارم چگونه بود؟

□ مهم‌ترین استراتژی عراق در این مقطع وادار کردن ایران به عقب‌نشینی از خاک خود، گرفتن اسیر و کسب امتیاز بود؛ یعنی در آخر جنگ، هدف عراق بر این قرار گرفت که سرزمینهای خودش را آزاد کند و به‌همین جهت همه تلاش خودش را بر این هدف متمرکز کرد. در واقع آنها فریب استراتژی نظامی ایران را نخوردند. ایران بعد از عملیات کربلای ۵، به‌طور آشکار نیروهای خودش را به شمال عراق منتقل کرد و سپس سعی نمود از طریق انجام عملیات نظامی، نیروهای عراق را که در خطوط پشت بصره متمرکز شده بودند، پراکنده سازد تا در آنها رخنه ایجاد کند ولی عراق فریب نخورد و به‌جای اینکه نیروهایش را به شمال منتقل کند، سلاحهای شیمیایی به‌کار برد. آنها سعی کردند آنجا را برای ایران به زمین سوخته تبدیل کنند و در کنار این اقدام، نیروهایشان را در غرب متمرکز کردند. عراقیها استراتژی خود را بر مناطقی که ایران متصرف شده بود متمرکز کردند و با انجام عملیاتی سریع به کمک امریکاییها و ماهوارهای امریکایی، نقاطی را که ایران در خاک عراق اشغال کرده بود، باز پس گرفتند. هدف عراق در این مقطع در واقع بازپس‌گیری و آزادسازی سرزمینهایی بود که به‌دست نیروهای ایران افتاده بودند. اما پس از آنکه وارد خاک ایران شدند، هدفشان گرفتن اسیر بود؛ چون عراقیها اسرای زیادی - حدود پنجاه‌الی شصت هزار اسیر - در ایران داشتند بنابراین سعی می‌کردند افراد ایرانی زیادی را اسیر بگیرند تا در مبادلات اسرا به توازن دست یابند. بنابراین باید گفت در مقطع پایانی جنگ، هدف عراق در واقع صرفاً اشغال سرزمین - و نه نگهداشتن آن - بود و ضمناً آنها می‌خواستند افراد زیادی را اسیر بگیرند تا در پشت میز مذاکره با دست پر در مقابل ایران بایستند.

● چنانکه فرمودید در مرحله آخر جنگ یا در مقطع چهارم، استراتژی نظامی عراق کاملاً متحول شد؛ چنانکه عراق از یک‌سری سلاحهای نامتعارف استفاده کرد، شیوه جنگی جدیدی در پیش گرفته از اپوزیسیون خارج از کشور ایران به‌عنوان یک ستون پنجم خیلی قوی و نیز از جنگهای چریکی و نامنظم به‌طور گسترده استفاده کرد. از این طرف، ایران نیز برای اولین بار عملیاتی گسترده ایندایی انجام می‌داد؛ چنانکه در عملیات بیت‌المقدس ۷ نا قلب دشمن پیش رفت. به‌نظر شما این تحولی که در استراتژی جنگی دو طرف به‌وجود آمد، تابع چه عواملی بود؟ آیا واقعاً تابع شرایط جنگ بود یا ملاحظات سیاسی را نیز می‌توان در این مساله دخیل داد؟

□ در طرف ایران می‌توان گفت بخش مهمی از مساله، تابع عوامل مختلفی بود. کانون اصلی استراتژی نظامی ایران و حتی عراق در جنوب بود ولی وقتی استراتژی ایران در عملیات کربلای ۴ و ۵ با مشکل مواجه شد، ایران فهمید

دیگر در جنوب نمی‌تواند عملیاتی انجام دهد؛ زیرا سد دفاعی عراق در این منطقه نیرومند بود.

شکست استراتژی ایران در واقع از تحریمها و کمبودهای موجود در کشور و در ضمن از داوطلب بودن نیروهای نظامی ما ناشی می‌شد. نیروهای نظامی ایران بیشتر بسیجی و داوطلب بودند. آنها در تالستان و بهار به شهرهای خودشان برمی‌گشتند و کشاورزی می‌کردند و در زمستان وارد جنگ می‌شدند. بنابراین نیروی ثابتی که بتوان روی آن سرمایه‌گذاری کرد، وجود نداشت. زمانی که هوا گرم می‌شد، ریزش نیرو به شدت در ایران اتفاق می‌افتاد. بنابراین تدوین یک استراتژی مستمر و بلندمدت برای طول سال میسر نبود. به همین دلیل ایران تمامی استراتژی عملیاتی خود را در ماههای پاییز و زمستان مستقر می‌کرد. علاوه بر این، از آنجاکه نیروهای ایران پیاده بودند و تانک و توپ نداشتند، به همین جهت سعی می‌کردند در مناطق آبی و یادر جزایر به عملیات بپردازند تا مانور زرهی عراق کمتر شود و عراق نتواند به عملیات زرهی اقدام کند. عراق وقتی متوجه این امر شد، دست به ضدمعاملیات زد. با این همه عراق متوجه شد که دیگر توپ و تانک چندان به کار نخواهد آمد ولذا تصمیم گرفت از سلاح شیمیایی استفاده کند. در واقع تحت تاثیر عملیات ما، آنها هم متحول شدند؛ یعنی ایران هر تاکتیکی به خرج می‌داد، آنها هم ضد آن را به کار می‌بستند. به هر حال ایران نیروی بسیجی فراوانی داشت که همه این نیروها با استفاده از تیر قابل کشتار نبودند ولی با سلاح شیمیایی، عراق می‌توانست اثبوه این نیروها را از بین ببرد. از آنجاکه عراق به تناسب تاکتیکهای نظامی ایران، تاکتیکهای خودش را تغییر می‌داد، در اواخر جنگ تاکتیکهای هر دو کشور، به‌ویژه تاکتیکهای ایران، به انتها رسیده بود و ایران دیگر نمی‌توانست چندان تنوع تاکتیکی ایجاد کند. گرچه آن زمان گفته می‌شد که بیست درصد نیروهای دولتی باید وارد جنگ شوند، ولی هرگز این اتفاق نیفتاد. طبق آمار موجود حدود دویست تا سیصد هزار نیروهای داوطلبی وجود داشتند که دائما عوض می‌شدند. پس از وقوع جنگ، نزدیک به چهل الی پنجاه هزار نفر از این نیروها شهید شدند و تعدادی هم که باقی ماندند، یا مجروح بودند و یا معلول. در واقع چنلکه گفته شد، ایران نیروی ثابتی برای تداوم جنگ نداشت. بنابراین در اواخر جنگ استراتژی نظامی ایران فاقد ابزار لازم برای اجرا بود؛ توپ و تانک هم که نداشت. این مساله، باعث می‌شد استراتژی نظامی ایران تحت شعاع قرار بگیرد.

از آن سو، عراق هم تابع تاکتیکهای ایران بود. زمانی که ایران ابتکار عمل را در دست داشت، عراقیها به قدری مستحکم دفاع کردند که دیگر نفوذ به منطقه امکانپذیر نبود و در نتیجه استراتژی ایران در جنوب با شکست مواجه شد. پس از آنکه ایران استراتژی را تغییر داد، عراق هم به تبع ایران، تاکتیکهای نظامی خودش را تغییر داد. ایران می‌خواست وارد عمق شمال شود، ولی عراق متوجه شد در این منطقه به نیروی نظامی نیازی ندارد. در واقع آنها با یک تیر دو نشان زدند؛ یعنی از سلاح شیمیایی استفاده کردند تا هم کردهای مبارز و هم نیروهای ایران را از بین ببرند. در واقع پیشروی ایران در شمال بی‌فایده شده بود؛ چون این منطقه در اثر تخریب خود عراقیها، دیگر اصلا نقطه استراتژیکی به حساب

نمی‌آمد تا ایران بتواند از آن به‌عنوان ابزار جانشینی در پشت میزهای مذاکره استفاده کند. در کنار این، عراق به‌منظور بازسازی نیروهای خود از متخصصین روسی یا کره‌ای و حتی امریکایی استفاده می‌کرد و به‌این ترتیب در پایان جنگ و زمانی که ایران کاملا از نیرو تخلیه شده بود، عراق یک میلیون نیروی نظامی آماده جنگ در اختیار داشت و همین نیروی نظامی بعد از جنگ ایران، کویت را در عرض بیست و چهار ساعت اشغال کرد. این نیروی نظامی تازه و آماده‌ای که عراق برای انجام جنگ در اختیار داشت، حاصل کمکهای مالی و تسلیحاتی خارجی‌ها بود و سرانجام باعث شد در پایان جنگ عملا ابتکار جنگ در دست عراق قرار گیرد.

● تقریباً تمام علل رخداد چهار مقطع اول، دوم و چهارم، مشخص است اما مرحله سوم یا مرحله استراتژی یک پیروزی بزرگ، چون باعث تداوم جنگ بعد از فتح خرمشهر شد، همچنان به‌عنوان یک نقطه ابهام باقی مانده است و اکثر مخالفان جنگ گفته‌هایشان را به وقایع این دوره مستند می‌کنند. لطفاً ضمن توضیح بیشتر در خصوص این مرحله، بفرمایید آیا به هیچ نحو مقدر بود که جنگ در این مقطع پایان پذیرد؟

□ من از دو دیدگاه به این موضوع می‌پردازم. یکی دیدگاه حقوقی است و دیگری دیدگاه نظامی. جنگها از دو طریق باید تمام شوند: یا در میدان جنگ و یا در پشت میز مذاکره (از نظر حقوقی). در پشت میز مذاکره هیچ اراده‌ای وجود نداشت که دو کشور را به هم‌نشینی در پشت میز مذاکره دعوت کند. شورای امنیت که به‌عنوان یک نهاد حقوقی باید جنگ را تمام می‌کرد، در کنار یکی از طرفین قرار داشت. قدرتهای بزرگ و اعضاء نظر حقوقی حاضر نبودند امتیازی به ایران بدهند و به‌همین جهت قطعنامه‌ای که بعد از فتح خرمشهر صادر شد، تازه به ایران هشدار می‌داد که شما وارد خاک عراق نشوید. یعنی آنجا هم باز از عراق حمایت می‌کردند. بنابراین از نظر حقوقی و از لحاظ حقوق بین‌الملل هیچ نهادی وجود نداشت که به ایران بگوید ما خسارت جنگ را به شما می‌دهیم و این حقوق شما تضمین خواهد شد. در ضمن باید دادگاهی تشکیل می‌شد و عراق در آن دادگاه بین‌المللی محاکمه می‌گردید. اما هیچ اراده‌ای در این راستا وجود نداشت. بنابراین اتمام جنگ از نظر حقوقی میسر نبود. لذا به‌عنوان تنها راه باید به جنگ نظامی روی می‌آوردیم. یعنی باید در صحنه عمل به قدرت و سیطره‌ای دست پیدا می‌کردیم و چنان امتیاز بزرگی به دست می‌آوردیم که می‌توانستیم دیگران را وادار کنیم پشت میز مذاکره بنشینند.

از لحاظ حقوقی ایران حق داشت جنگ را تا جایی ادامه دهد که حقوقش را به رسمیت بشناسند. این مساله از لحاظ حقوقی کاملاً قابل پذیرش می‌باشد. به‌همین جهت این دوره به دفاع مشروع «اسر دینیز» مشهور است. از نظر حقوق بین‌الملل این نحوه جنگ قابل محکوم کردن نیست؛ چون هیچ نهاد بین‌المللی حاضر نشد به ایران بگوید اگر به مذاکره روی بیاورید، حقوق ایران و متجاوز بودن عراق را شناسایی خواهد کرد و خسارت به ایران پرداخت خواهد شد. حتی بعد از اینکه قطعنامه ۵۹۸ هم صادر شد، هرگز این حقوق به رسمیت شناخته نشد. بنابراین ایران بعد از خرمشهر مجبور

بود جنگ را ادامه دهد تا به یک اهرم قدرت و به یک برتری در چانه‌زنی دست یابد. این اهرم چانه‌زنی زملی به‌دست می‌آمد که ما بتوانیم در داخل خاک عراق جای پای داشته باشیم. گرفتن بصره این امتیاز را به ایران می‌داد. اصولاً قطعنامه ۵۹۸ به این خاطر صادر شد که ایران فاو را به‌عنوان یک اهرم چانه‌زنی در پشت میز مذاکره در اختیار داشت. برای پس دادن فاو، امتیاز در خواستی ایران این بود که باید عراق متجاوز شناخته شود و خسارتهای جنگ به ایران پرداخت گردد؛ یعنی ایران می‌خواست یک دادگاه بین‌المللی کشور متجاوز را به‌خاطر اقدام جنایت جنگی رسماً شناسایی کند. از این رو قطعنامه ۵۹۸ حدودی به نفع ایران صادر شد. چنانکه ملاحظه می‌شود، تازمانی که ایران به یک اهرم و جایگاه قدرت دست پیدا نکرده بود، اراده جهانی برای پایان دادن به جنگ تحت تاثیر قرار نمی‌گرفت؛ برای اینکه این اراده جهانی اصلاً شکل نمی‌گرفت. بنابراین از لحاظ حقوقی و از راه نظامی چاره‌ای جز ادامه جنگ وجود نداشت.

علاوه بر همه این مسائل، از لحاظ سیاسی نیز اگر بعد از فتح خرمشهر جنگ پایان می‌یافت، مردم ما به نظام می‌گفتند شما که با قدرت خرمشهر را گرفتید و تا مرز پیش رفتید، چرا جنگ را ادامه ندادید تا نظام مستبندی را که در همسایگی ما قرار گرفته و هر لحظه ممکن است خطر دیگری ایجاد کند، سرنگون کنید. یعنی در واقع این انتظار وجود داشت که نظام جمهوری اسلامی که از توان نظامی و پشتوانه مردمی لازم برخوردار بود، جنگ را ادامه دهد. ضمن آنکه یک لابی هم به‌نام مجلس اعلامی شیعیان عراق در ایران وجود داشت که شدیداً در خواست می‌کردند ما را از دست صدام نجات دهید، یعنی آنها هم خواستار یک جنگ نجات‌بخش بودند. از این رو جمهوری اسلامی که یک نظام دینی بود، خود را ملزم می‌دید یک عملیات نجات‌بخش انجام دهد. در همین جا بود که ایران لشکر بدر را تأسیس کرد تا نیروهای عراقی خودشان وارد جنگ شوند و بتوانند سیطره‌ای را که بر شیعیان وجود داشت، از میان بردارند. این همان کاری است که امریکاییها در سال ۱۹۹۱ انجام دادند. همین کار را ما اگر دقیق انجام می‌دادیم، شاید در سال ۱۳۶۷، ۱۳۶۸ به‌انجام آن موفق می‌شدیم. دورواق نگرانی اصلی غرب هم این بود که ایران به جنگ آزادیش اقدام کند.

● آقای دکتر لطفاً درباره علل پذیرش قطعنامه، این که امام در چه شرایطی آن را پذیرفتند، چرا پذیرش آن را جام‌زهر عنوان کردند، همچنین در خصوص تبعات پذیرش قطعنامه توضیح دهید؟

□ پرداختن به شرایط پس از جنگ، بحث بسیار پیچیده‌ای است؛ یعنی عوامل مختلفی در آن نقش دارند. مهمترین عامل، این بود که استراتژی نظامی ایران وضعیت عدم‌الفتح پیدا کرد؛ یعنی وقتی بیکان اصلی جبهه ما با شکست مواجه شد، استراتژی نظامی ایران در جنوب با عملیات کربلای ۵ شکست خورد و فرماندهان نظامی معتقد شدند که دیگر تداوم عملیات در جنوب امکان‌پذیر نیست، بلکه باید جنگ به شمال عراق کشیده شود. در شمال هم معلوم نبود چه زمانی به پیروزی دست خواهیم یافت. حتی بحث این بود که پنج الی ده سال دیگر جنگ به پیروزی نخواهد رسید.



سال‌های ۱۳۶۵ - ۱۳۶۷ برسد. ایران حتی قدرت خرید گندم نداشت مطابق اطلاعات موجود، سیلوهای ایران کاملا از گندم خالی شده بودند؛ یعنی دولت حتی توان این‌که نان مردم را تامین کند نداشت؛ چراکه از نظر اقتصادی خزانه کاملا خالی بود. مردم به شدت تحت فشار بودند و در اثر هزینه‌های گزاف بازار سیاه، دولت حتی بودجه لازم برای تامین حداقل امکانات مردم را در اختیار نداشت. از این سو، هزینه‌های جنگ نیز هر روز بیشتر می‌شد. هزینه‌های جنگ که در طول هفت سال به جبهه‌ها، شهدا و خسارتهای اولیه محدود می‌گردید، از سال ۱۳۶۶ عراق با حمله به شهرها تمام زیرساختهای اقتصادی ایران را از بین می‌برد. آنها پالایشگاه نفت، نیروگاههای اتمی و حتی زیرساختهای اصفهان و نیروگاه برق را هدف قرار می‌دادند. عراق هر جایی را که احساس می‌کرد یک پایگاه اقتصادی وجود دارد، نابود می‌کرد. در کنار همه این مسائل، ما در خلیج فارس با آمریکا مواجه شده بودیم که عملاً وارد صحنه شده بود و چاههای نفت ما را هدف قرار می‌داد؛ به عبارتی ما با یک دشمن بسیار قوی‌تر از عراق مواجه شده بودیم. آن هم در منطقه بسیار مهم خلیج فارس. هر لحظه ممکن بود ما ایستگاههای نفتی مان در قشم و کیش و همچنین جزیره سیری را از دست بدهیم. صادرات نفت ما بسیار محدود شده بود. آنها چاههای نفت سلمان و فارس را هدف قرار داده

بنابراین استراتژی نظامی ایران شکست خورد و این مسأله یک بعد قضیه است. از بعد سیاسی نیز همه جهان پشت سر عراق بودند. در آخر جنگ گرچه آغازگر اولیه جنگ، عراق بود ولی تبلیغات بر ضد ایران به قدری رواج داشت که ایران به عنوان یک کشور جنگ طلب معرفی شده بود که می‌خواهد جنگ را ادامه دهد و حاضر نیست پشت میز مذاکره بنشیند. در واقع شانتاژ شدید تبلیغاتی علیه ایران، کشور ما را خواستار جنگ و دولتی نشان می‌داد که حاضر نیست هرگونه میانجیگری و مصالحه جهانی را بپذیرد و با این کار خود، امنیت صلح جهانی را به خطر می‌اندازد. به‌ویژه اینکه عراق عمداً با انجام عملیاتی مثل جنگ نفت‌کشها، جنگ اقتصادی و جنگ شیمیایی، جامعه جهانی را تحریک می‌کرد تا اگر ایران پشت میز مذاکره ننشیند، این جنگ هر لحظه ممکن است دامن کشورهای منطقه و حتی دامن غرب را بگیرد؛ مثلاً نفت گران شود و این امر به یک بحران جهانی تبدیل شود. از این لحاظ، ایران به شدت تحت فشار بود. همه به ایران می‌گفتند جنگ را تمام کنید تا بحران کنترل شود. در کنار این مسائل، وضع اقتصادی کشور بسیار وخیم بود؛ یعنی استراتژی سقوط نفت و رسیدن قیمت نفت به پنج دلار در هر بشکه، سبب شد درآمدهای ارزی ایران کاملاً سقوط کند و از ده تا پانزده میلیارد دلار در سال، به چهار تا پنج میلیارد دلار در

بودند در کنار این مسائل هزینه‌های جنگ مردمی ما نیز بالا رفته بود. به عنوان مثال، هدف قرار گرفتن یک هواپیمای مسافربری این پیام را برای ملت ایران و جهانیان داشت که امریکاییها حاضرند برای وادار کردن ایران و شکستن مقاومت آن، هر هزینه‌ای را پرداخت کنند و هر ضربه‌ای را به ایران بزنند. حتی بحث این بود که آنها بعضی از شهرهای ما را موشک‌باران کنند؛ کما آنکه در اواخر، موشک‌باران تهران در واقع چنین بیامی را متبادر می‌کرد که ممکن است در این موشکها سلاح شیمیایی هم باشد. همه این عوامل سبب شدند تصمیم‌گیرندگان ما احساس کنند هزینه جنگ به قدری بالا رفته است که تداوم آن دیگر معقول نیست. تمامی این عوامل، در کنار عوامل روانی و نیز مسأله‌ای که در خصوص نیروها و توان رزمی و... گفته شد، در کل باعث گردید ما به ناچار پایان جنگ را بپذیریم.

● هنوز هروقت صحبت از تهدید مرزی علیه ایران از سوی همسایگان به‌میان می‌آید، نگاهها متوجه عراق می‌شود. به نظر شما آیا واقعا احتمال بروز جنگ مجدد میان ایران و عراق وجود دارد؟

□ این احتمال به‌ویژه با حضور امریکاییها در عراق و افغانستان، کاملاً وجود دارد اما این امر به عوامل زیادی بازمی‌گردد. مهمترین عاملی که می‌تواند این تهدید را دفع کند، توان بازدارندگی ایران است؛ اگر ما قبل از جنگ با عراق توان بازدارندگی لازم را می‌داشتیم، مثلاً از نیروی موشکی قابل توجهی برخوردار می‌بودیم، شاید عراق هرگز جرات نمی‌کرد به ما حمله کند. وقوع هرگونه جنگی به توان بازدارندگی یک کشور برمی‌گردد لذا ما باید به اندازه‌های توان بازدارندگی مان بالا باشد که هیچ‌یک از این کشورها نتوانند با ما وارد جنگ شوند. ایران در مقایسه با همه کشورهای همسایه وسعت بیشتری دارد، بنابراین به راحتی نمی‌توان این کشور را اشغال نظامی کرد ولی بخشهایی از آن را می‌توان به تصرف درآورد. با این همه اگر توان بازدارندگی تسلیحاتی ما بالا باشد، هیچ کشور همسایه‌ای جرات شروع جنگ با ایران را نخواهد داشت. ما نباید کاری کنیم که در درون کشور تضعیف شویم؛ یعنی ما نباید از طریق انقلاب دست به تحول اجتماعی و سیاسی بزنیم، بلکه باید تحولات اجتماعی ما به گونه‌ای تدریجی و اصلاحی صورت بگیرند؛ برای اینکه تحولات انقلابی هزینه‌های بسیار بالایی را بر کشور تحمیل می‌کنند و توان کشور به تبع این گونه تحولات تضعیف می‌شود. این مسأله باعث می‌شود امکان به هم خوردن توازن در منطقه پیش بیاید و برخی کشورها را تحریک کند تا به ما حمله‌ور شوند. انقلابها مثل عمل جراحی می‌مانند که در عین اینکه ممکن است مفید باشند و بخشی از امراض را حل کنند، در همان حال ممکن است زمینه را برای ورود ویروسهای مختلف به بدن فراهم کنند و در نتیجه بدن تضعیف شود. ما باید همیشه سپر دفاعی خودمان را بسیار قوی ایجاد کنیم و آن را همچنان قوی نگاه داریم تا در اثر این سپرهای امنیتی و ثبات در سیستمهای نظامی، از یک سیستم بازدارندگی بسیار قوی برخوردار شویم. آن‌گاه کشورهای همسایه و حتی کشورهای فرامنطقه‌ای هیچگاه جرات حمله به ما را نخواهند داشت. در واقع ما باید استراتژی آینده‌مان را بر مبنای ایجاد یک سپر دفاعی و بازدارندگی بسیار قدرتمند قرار دهیم؛ کما آنکه

برنامه‌های فعلی نظام (مثل ایجاد سیستم موشکی قوی و...) همگی در همین جهت هستند.

● به نظر شما از توجه به شروع، تداوم و خاتمه یافتن دوران جنگ هشت ساله، چه درس‌هایی می‌توان برای آینده اتخاذ کرد؟ به عبارتی اگر بخواهیم از این رویداد به یک دیدگاه تاریخی دست یابیم، دیدگاه مذکور چگونه خواهد بود؟

□ در سها بسیار زیاد است. چنانکه پیش از این گفتیم، ما هیچوقت نباید به اندازه‌ای تضعیف شویم که دیگران تحریک شوند به ما حمله کنند؛ یعنی باید قدرت بازدارندگی کشور همیشه بالا باشد تا از تهدید همسایگان و دیگر کشورها به دور باشد. در کنار این، باید قدرت را در درون کشور ایجاد کنیم. قدرت باید درون‌زا باشد و از درون ایجاد شده باشد. ممکن است همه قدرتهایی که در بیرون وجود دارند از یک کشور حمایت کنند، ولی اگر قدرت درون‌زا نشده باشد، امکان فروپاشی آن همیشه وجود خواهد داشت. به همین جهت ما دانش‌های مختلف را از دانش هسته‌ای گرفته تا سایر فنون از جمله ساخت تانک، موشک و... را در درون کشور تجربه کردیم و پایه‌هایش را به صورت ملی گذاشتیم. در واقع گسترش فناوری و پایه‌گذاری دانش علمی در درون کشور، در دوران جنگ شکل گرفت. مادر دوره جنگ دریافتیم که باید به خودمان و به نیروهای داخلی مان متکی باشیم و به آخرین تکنولوژی‌ها و آخرین دانش‌ها مجهز شویم. علاوه بر این، ما متوجه شدیم که باید از نظر سیاسی بتوانیم در جامعه جهانی، دیپلماسی فعالی داشته باشیم و برای خودمان شریک بگیریم و بازیگر جذب کنیم. همچنین در بازیهای سیاسی مداخله کنیم. از نظر سیاسی تاثیرگذار باشیم و از نظر حقوقی خودمان را در حدی بالا ببریم که دانشمندان حقوقی داشته باشیم تا بتوانیم در صحنه جهانی در مواقع لزوم حرفمان را مطرح کنیم. ما می‌توانیم در سیستم‌های منطقه‌ای نقش ایفا بکنیم، یار بگیریم، سیستم و تشکل ایجاد کنیم. ما می‌توانیم در سطح مناطق، هسته‌های حقوقی ایجاد کنیم و چه در سطح منطقه‌ای و یا در سطح جامعه جهانی نقش مثبت ایفا کنیم. ما متوجه شدیم اقتصادمان اقتصاد شکننده‌ای است و نمی‌توان تنها به نفت تکیه کرد. بلکه باید اقتصاد ما پویا، توسعه یافته و همه جانبه باشد. ما از جنگ یاد گرفتیم که باید بنیادهای اقتصادی مان را بر اساس مزیت‌های نسبی بگذاریم و تکیه به نفت نکنیم؛ زیرا شیر نفت و گلوگاه نفت مادر دست کشورهای دیگری قرار دارد که ممکن است به راحتی آن را ببندند و در نتیجه ضربه شدیدی به داخل کشور بزنند. از لحاظ تصمیم گیری، به‌ویژه از نظر اطلاعاتی، متوجه شدیم که ما به سیستم اطلاعاتی قویتری نیاز داریم، باید اطرافمان را بشناسیم، از نظر جغرافیایی کشورهای اطرافمان را، اقتصادشان، ضعفشان و نقاط قوتشان را خوب بشناسیم و یک سیستم اطلاعاتی بسیار قوی ایجاد کنیم و همیشه نسبت به جهان و تحولات جامعه هوشیار باشیم. یکی از درس‌هایی که گرفتیم، این بود که باید استراتژی‌های نظامی ما روی نیروی فعلی نباشد بلکه باید نیروهای ارتشی و نظامی مسنم، قوی و متخصص ایجاد کنیم و روی این نیروی متخصص نظر برنامه‌ریزی نظامی، استراتژی نظامی و تاکتیک‌های

نظامی کار شده باشد؛ چرا که تاکید بیش از حد بر نیروهای مردمی یا بسیجی برای جنگ‌های آینده چندان کارساز نخواهند بود. این موارد دگرگونی‌هایی است که به نظر من در اثر جنگ در ذهن مسئولین ما اتفاق افتاد و مردم ما هم این دگرگونی را پذیرفته‌اند.

● به نظر شما تا الان آیا نسل سوم انقلاب درک صحیحی از جنگ پیدا کرده است و اگر نه، ما چگونه می‌توانیم این درک صحیح را به آنها منتقل سازیم؟

□ مناسبانه نه، اساسا این قشر درک صحیحی از مسأله ندارند و حتی در مواردی برداشتی برعکس از حقایق جنگ پیدا کرده‌اند. در واقع آنها در اثر پاره‌ای تلقین‌ها، نگاه منفی نسبت به جنگ دارند. این مسأله عوامل مختلفی دارد؛ یکی اینکه ما از ابزارهای مختلف برای تبیین، ترسیم و نمایاندن تصویر جنگ استفاده نکردیم. الان در کشور کتاب‌های تحقیقی که درباره جنگ تهیه شده باشند، به تعداد انگشتان یک دست نمی‌رسند. تعداد فیلم‌های خوب درباره جنگ، واقعا انگشت شمارند. ما از ابزارهای ادبی، فرهنگی و هنری به گونه‌ای مناسب درباره جنگ استفاده نکردیم. ما درباره جنگ بیشتر از طریق حماسی کار کردیم. در حالی که الان نگاه نسل جدید، یک نگاه منطقی و استدلالی است. همچنین ما برای تبیین جنگ در حد بسیار کمی از ابزار نوین بهره بردیم. در عین حال ما در تاریخ‌نویسی جنگ متأسفانه دچار احساسات هستیم. هنوز در کارهای ما، شعار جای تبیین و تحقیق علمی را گرفته است و لذا ما نتوانستیم یک تحلیل علمی دقیق از تحولات جنگ ارائه دهیم. اگر تحلیلی هم ارائه می‌شود، با شعار همراه است و لذا چندان واقع‌بینانه نیست. در واقع ما از وقت استفاده بهینه نکردیم و مسائل را همه‌جانبه ندیدیم. در نتیجه مسائل برایمان یک بعدی ترسیم گردید. به علاوه ما از استعداد نسل جدید هم درک درستی نداریم و نمی‌دانیم آنها واقعا دنبال چه چیزی هستند. نسل جدید دنبال چون و چرا است ولی ما می‌خواهیم نظرمان را به آنها تحمیل کنیم. ما باید موضوعات را به نقد و نظر بگذاریم و اجازه دهیم دیگران آن را نقد کنند تا از طریق نقد، آن اندیشه شکل بگیرد. نگاه تحمیلی سبب می‌شود نسل جدید نه تنها آنچه را که ما می‌خواهیم، نپذیرد بلکه آن را پس بزند. بنابراین واقعا باید گفت از هر لحاظ نسبت به مسأله جنگ و حتی نسبت به نیروهایی که از جنگ باقی ماندند، کم‌لطفی شده است. آنها امروزه در حاشیه قرار گرفته‌اند. حداقل نهادی در کشور وجود دارد که از جانب‌ازان و شهدا حمایت می‌کند، اما هیچ نهادی که از رزمندگان حمایت کند وجود ندارد. هیچ سازمانی وجود ندارد که نیروهایی را که سالها در جنگ بودند، جمع کند و سالی یکبار در ازای دو سال، شش ماه و یا هر مدتی که در جنگ بودند، پادای این‌ها به عمل آورد. در واقع این نیروهای رزمنده تاحدودی فراموش گشتند. این‌ها رگ‌های جامعه ما همه‌شان در مظلومیت هستند.

● شرایط فعلی منطقه و جایگاه کشورمان را از نظر دفاعی چطور می‌بینید؟ آیا ما واقعا از نظر نظامی توانستیم به یک قطب در منطقه تبدیل شویم؟ توان نظامی، توان تسلیحاتی، استراتژی، انسجام ارتش ملی و مردم ما در چه مرحله‌ای است؟

□ خوشبختانه در چندسال اخیر، به‌ویژه بعد از جنگ، پتانسیلی در کشور ایجاد شد که می‌توان گفت فراتر از سطح منطقه‌ای قرار دارد. البته ما الان به آن صورت دشمنان منطقه‌ای نداریم بلکه دشمنان ما فرامنطقه‌ای هستند. مثلا امروزه ما با اسرائیل و یا آمریکا روبرو هستیم. بنابراین استراتژی‌های ما باید برای مقابله با این دشمنان فرامنطقه‌ای تدوین شوند. به همین جهت معتقدم بازیگران منطقه‌ای دیگر نمی‌توانند به پای ما برسند. هیچکدام از این بازیگران منطقه‌ای، غیر از اسرائیل توان ارزیابی و هم‌سطح‌بودن با ما را ندارند. ما اگر برنامه‌ریزی می‌کنیم، باید برای مقابله با قدرتهای بزرگی باشد که در همسایگی ما هستند. ما از لحاظ بازدارندگی واقعا فراتر از سطح منطقه هستیم. از لحاظ تکنولوژی، از لحاظ انسجام و تخصصی شدن ارتش، همچنین از لحاظ داشتن استراتژی برای مقابله، ما به اندازه‌ای پیشرفت کرده‌ایم که امروزه می‌توانیم در مقابل ارتش‌های منطقه و حتی در برابر کشورهای قدرتمند ایستادگی کنیم.

● گفته می‌شود که ایران امروزه به یکی از بزرگترین تولیدکنندگان اسلحه در دنیا تبدیل شده است؟ این موضوع تا چه حد واقعیت دارد؟

□ ما الان جزء پانزده کشور صادرکننده سلاح هستیم و نیز جزء پانزده کشور دارنده موشک‌های دوربرد هستیم. این توانایی، خیلی به نفع ما است؛ یعنی توان بازدارندگی بسیار بالایی را برای ما ایجاد می‌کند. به علاوه ما الان هشتاد درصد توانی‌های تکنولوژی نظامی مورد نیاز را خودمان می‌سازیم. از سلاح تک‌نفره یا جمعی گرفته تا تانک و هواپیما و... را خودمان می‌سازیم. همه اینها سبب می‌شود وابستگی ما از نظر نظامی به خارج از کشور کاهش پیدا کند و ما این تکنولوژی را در داخل کشور داشته باشیم. لذا هر لحظه می‌توانیم با هر تهاجم و مناقشه‌ای مقابله کنیم. ضمن اینکه قدرت اقتصادی و نیز قدرت سیاسی نظام جمهوری اسلامی امروزه بسیار بالاتر از گذشته است. در واقع تجربه‌ای که ما از جنگ گرفتیم، ما را در مقابل تهاجمات نظامی بیمه کرده است. انسجام اجتماعی و حکومتی فعلی ما تا حد زیادی مدیون جنگ است. جنگ، علاوه بر قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی، قدرت استراتژیک و در واقع قدرت بازدارندگی که امروزه ما به آن دست یافتیم، به ما جایگاهی داده است که فکر نکنم هیچ کشوری در منطقه الان بتواند در مقابل این جایگاه حرفی برای گفتن داشته باشد.

● آقای دکتر یکتا با تشکر مجدد از شما، سؤال دیگری ندارم. چنانچه مطلب خاصی را در نظر دارید، بفرمایید.

□ معتقدم ما الان هرچه داریم، مدیون هشت سال جنگ و افرادی هستیم که جان برکف گرفتند و با خونشان این نظام را حفظ کردند و درس‌های فعلی ما، همگی محصول خون شهدا و جانفشانی‌های جانبازان و رزمندگان است. بنابراین جامعه باید ولی نعمتهای خود را بشناسد. اگر ما جایگاه این‌ها را در جنگ را محفوظ بداریم و اگر در دلجویی، تکریم، تجلیل و قدرانی از بازماندگان شهدا، جانبازان و رزمندگان دوران جنگ کوتاهی نکنیم، روحیه مقاومت و جنگاوری مردم حفظ خواهد شد. این مسأله به‌خودی خود نظام و انقلاب اسلامی را در مقابل همه‌جمله‌های خارجی بیمه می‌کند. ■